

کتابخانه  
جمهوری  
اسلامی  
۱۱

خط





۱۱۰۴۹ سنه

۱۰۱۹۲

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب رساله در تفسیر و تخیل

مؤلف آقایی (عبدعالم بن عسکری بن محمد صالح تبریزی)

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه ۱۵۸۴۲

بازرسی شد

۸۷۴۸۸

بازدید شد

کتابخانه مجلس شورای ملی  
کتابی که گم شده است  
۱۲۸۲۲

رساله در تشکیل و تقبل و خواجه  
مخودن این نامه نصیب رسید  
الزمانه عوالمه الامهات  
الملقب بالافندک  
والنیریز  
رحم الله

۲۵  
۲۴۱  
۵۷

کتاب تشکیل ملا عبدالعزیز مشهور

کمال حسن

عبدالله زکریا  
مؤلف



۱۳۸۴  
۸۷۵۸۸  
مهر ۱۳۸۴



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد حضرت اله و صلوات بر رسول جلیل او آه و برال و  
اهل بیت یادین محمد بن مهدیه بجز اقدس ارفع بها لوس علی سیرت  
مکرمین صوفی تزاوده کان درگاه خلایق است که در باب مسئله  
از ادی خواهی رسیده است بعلت خواهی گردیدن به سامع غرض و حلال  
حجاب بارگاه عشق استبانه رسیده علمای شیعه را درین  
سخنان چندی بجهت متعدد میباشند و این علامه زاده بیان  
این مسئله را الما هو حقه در کتاب عقیدت و فقه شیخ از کتاب وسیقه النجاة  
که خود در باب علم اصول دین و علم اصول فقه و علم فقه تالیف نموده  
ذکر و شرح و بیان کرده نهایت چنان که کتاب را بر این تصنیف نموده  
بود در این وقت بر همین استعجال از آنچه چند کلمه را بقدری که مناسبت  
مجلس هجرت امین باشد بلفظ فارسی جهت تحقیق این مسئله در  
و به پای سیر خلافت مصری عرضه میدارد که بیان این مسئله یعنی بر  
و تحقیق مسئله از ادی بندگان است بعلت تشکیک و تمیز و درین

و این معنی نیز صورتی ندارد و از کلام استاد فاضل صدیقی  
مولانا محمد باقر آسانی روح در کتاب عمق کفایه مستفاد میشود که  
ظاهر اینست که تشکیک نمودن بنده مشامل بریدن زبان یا بریدن  
یا بریدن هردو گوش یا کندن هردو چشم بلکه کندن یک چشم نیز یا حوا  
کردن و کجی آنها از این نوع اموری که موجب فضیلت اخوان است بنده  
شود نیز نبوده باشد و بوقوع مرگت از اینها بنده آزاد شود چنانچه  
استاره سالقا بان شده و در مقصد سیم نیز بیان خواهد شد و از  
سیاق کلام مستفاد میشود که کتاب بحضرت بیسوط ظاهر میشود که بریدن  
دست یا بی بنده مطلقا یا بریدن لبهای او یا قطع خصیله او یا  
هر دو چشمهای او و امثال اینها سببیک داخل در عین بنده نباشد بلکه  
تمتیر چیزی دیگر غیر اینها بوده باشد ولیکن صریحا بیان کرده که  
معنی تمییز میان بریدن چشم خواهد بود و بهر حال کفایه قاضی  
البرج شاکر در کتاب غضب مذهب شیخ طبرسی در کتاب  
دیات مؤتلفه در این سخن خالی از اغرابی نیست و بنا بر کسب  
باشند یا غرضی دیگر داشته باشند که بر ما واضح نباشد چه است

ستون دین اند و خود بهتر میداند و از سابق کلام شرح بجنباید  
حالی در کتاب جامع الترابیح در بحث کفاره اشعاری ظاهر میشود که  
بنده شامل خواهد گردانیدن بنده نباشد و از جهت دعوت جامع  
چنانچه اشاره بان که تحت مستفاد میشود که معنی تشکیل جمع  
بلکه بریدن پستان کثیره غیر معنی تشکیل و تقنین باشد و مع  
ازین سه چیز باعث آزادی بنده شود و این سخن نیز در نظر قاضی  
فقیر اشکالی دارد ولی ایشان خود بهتر میداند مقصود خود  
را و در بعضی روایات چنانچه در مقصود اول خواهد آمد و در  
که بریدن خاتون پستان کثیره خود باعث آزادی آن کثیره میشود  
صدوق در مقعق بار مضمون نیز فوتی داده و قیاس کلام مشرب  
یکصد نیز اینست که بمضمون این حدیث اعتقاد داشته که درین  
ذکر این حدیث کرده و سید محمد نواده سندی نیز در شرح مختصر  
در بحث تکلیف مینویسد این قول دارد و ظاهر بعضی دیگر نیز  
و از اطلاق این روایت و سخنان این جماعت مستفاد میشود  
یک پستان نیز باعث آزادی بنده شود بلکه داخل در معنی تشکیل

پستان

نیز باشد و لکن در بعضی سخنانی حدیث در باب واقعه آن کثیره بجای پستان  
کثیره سینه ای آن کثیره وار شده و بنا برین سند معقولی برای اصل داخل بودن  
بر بدن پستان کثیره در معنی تشکیل و تقنین کثیره برای اصل آزادی کثیره بعلمت بریدن  
پستان او باقی نخواهد ماند چه جای آزادی کثیره بعلمت بریدن پستان کثیره  
سخنانی حدیثی که در آن لفظ پستان کثیره وار شده صحیح و محتمل است  
و جماعت علمای شیعه بنا بر این حکم بر بدن پستان کثیره بران سخنان گذارند  
اند و بعضی از علمای امامیه صریحا گفته اند که تشکیل و تقنین شامل بر بدن کثیره  
و یکپایگی که از همان باشد نیز هست و با این معنی آن بنده آزاد میشود اما اگر  
را از یک طرف بنده برید و یکپایگی از طرف دیگر با آنکه یکپایگی تنها با یکپایگی  
او را برید یا یک لب او را برید یا یک گوش او را برید یا یک چشم او را برید  
و تقنین آن بنده نیست و آن بنده بجز همینها آزاد نمیشود لکن کلام بعضی از  
لغت و غیره دلالت دارد که بریدن یک گوش یا یک دست یا یک پای یا یک  
لب یا یک چشم و غیر اینها نیز تقنین باشد و شاید که این سخن در روایات  
چه در باب آنچه اکثر علمای شیعه گفته اند که تشکیل و تقنین و آزادی بنده  
بر دو دست یا بر دو پای یا بر دو گوش یا بر دو لب یا یک لب یا بر دو چشم



معتبر است و بسبب بریدن یک بیت از اینها آزاد می شود و سند واضح  
نکته اند و ظاهر که سند معتوی درین باب آن فقهی مطلقا مبردارند چرا  
ایشان را درین سخن و لیس قلمی بود البتة در بی مقام جهت استدلال حوا  
ایراد نمود و الله اعلم و اما کلام باقی این بحث جوهری است نیز چنانچه سابقا  
اشاره بان شده اختلاف تمامی درین باب دارد چه از کلام بعضی ظاهر  
می شود که هر مصممی که بر سر شخصی سیاه و رند که او عبرت خلق شود ازین  
بلکه متمیز نیز باشد پس بنا برین معنی چنانچه بعضی از اصحاب جوهری می دانند  
از کلام جوهری نیز در کتاب صحیح همنده اند تشکیل مثل سلاق و یاد  
بر آن بنده زدن بوسی که دیگران عبرت از آن بگیرند نیز خواهد بود هر چند  
آن حالتی خود من لفظه که باین اطلاق فقهی قایل نشده اند بلکه لازم می  
بنابراین تقدیر که بنده را برگاه مثلا تشکیل که گفته نیز آن بنده را تشکیل یا  
تمتین کرده باشند و نظر بطاهر این اطلاق آن بنده باین نحو مصمم نیز  
شود و این معنی بسیار جدید است و لیکن از کلام جوهری در کتاب سابقا  
و از کلام مطهری در کتاب مغرب اللغه ظاهر می شود که متمیز روی کسی  
سیاه کردن یا بریدن بعضی از اعضای کسی باشد و از کلام جوهری

در این باب

در کتاب فایق ظاهر می شود که متمیز روی کسی را سیاه کردن یا بریدن  
و خود آنکس بوده باشد و اما تشکیل را در فایق و اساس معنی مع دور  
کردن جوهری که در این بنده عقوبت کردن و کوی آن تغییر نموده و در متمیز  
اللفظ معنی تشکیل در اصل مذکور نیست نهایتا عقدا باطلاق این قول بود  
ازادی بنده کردن و قول با آزادی بنده مجرد وقوع این افعال صور  
ظاهر اینجو چه نداشته باشد محلی کتابهای لغت عرب که در این وقت حاضر بود  
ملاحظه و تتبع کرده شده از اینها نیز چیزی که منتقص و جزم توان کرد که بریدن  
التمردی بنده و خواجه ساختن از غرض تشکیل یا متمیز میکنند یا بنده  
میشود و از بسبب کتاب تمهید لفظ از بهری و کتاب فایق لفظ جوهری و  
کتاب اساس البلاغه جوهری و کتاب مغرب اللغه مطهری چنانچه با اینها  
اطال اشاره شده و کتاب مجمل لفظ این فارس و کتاب مقابیس اللغه لفظ  
مفصل لفظ سراج الدن جوهری و کتاب صحیح جوهری و کتاب فایق  
خیر و آبادی و کتاب محیط اللغات احمد بن سلیمان بن کمال و کتاب  
الصحیح محمد بن عبد القادر را می که کتابا بان اشاره شده و کتاب سراج  
العلوم شوان بن سعید جوهری و کتاب ضراح اللغه جمال قرشی و کتاب

مجمع البحرین شیخ فخر الدین رنماجی و کتاب جمهره ابن درید و کتاب دیوان  
 الادب فارابی خاوی جوهری و کتاب کلمه اللغه محمد بن عبد اللطیف و کتاب  
 غلص اللغه نظری مشهور بدستور اللغه و کتاب مفردات راجب اصغرناجی  
 و کتاب محیط لغات قرآن بهمنی و کتاب تاج المصادر و کتاب تنزیح  
 بروی و کتاب غریب القرآن نجیب تانی و کتاب مذهب الاسماعی کا  
 محمود و کتاب مصادر اللغه زوی و کتاب المعرب زنجانی و کتاب عرب  
 خلیل بن احمد و کتاب محیط اللغه مصاحب بن عباد و کتاب مصباح المینه  
 احمد بن محمد مقرئ و کتاب جنات الجنین ابو المعالی و کتاب محقق  
 صحیح تالیف بعض علمای و نحو اینها از کتابهای لغت عرب که الحال  
 در عرصه است و همچنین از کتابهای لغت عرب که در ولایت روم بظرف این  
 فقیر رسیده بود که آن نادره است که در این احوال بهر سبب که  
 ملاحظه شود از قراری که خاطر دارم نیز ظاهراً بهر سبب که خواهد بود در حال  
 تکمیل و متمم با سینه مانند کتاب غیب صفحانی و کتاب مجمع البحرین او  
 کتاب مکرر و دین و صدق او و کتاب تحکم ابن سیده و کتاب لسان الکریم  
 المکرّم و غیر اینها و بعضی از این دانش از لغت جمع اصحاب لغت و

که تکمیل

که تکمیل معنی عقاب و عذاب است و تمثیل معنی رسوا و عبرت خلاصه بود  
 است یا برعکس این معنی یا هر دو و بسبب معنی است یا کجا اینها از معانی این دو  
 چنانچه سابقاً ذکر شده است مدلال منبهاینه که این معنی است یا کجا هر دو  
 است و این جهت است که هر دو را از آن متشابه و با هم در این وجه  
 هم چون بعضی مطلبی است مدلال حسی و فوئی و این اشکالی دارد  
 خصوصاً صاحب گاه مقصود از آنجا که این عذاب کردن سببه و اذیت  
 و اراد و رسوا نمودن او بوده باشد بلکه عرض و منظور ملاحظه بعض  
 مصالح خود یا بعضی مصلحتی این غلام مقصود با سینه ای از کلام این است  
 جزوی در کتاب نهاییه و از کلام نووی در کتاب تهذیب لاسماء و اللغات  
 و از کلام بعضی علمای هند در کتاب بیح الجار که در علم لغت نوشته است و  
 هر سه معتد علیهم علی لغت سببند فی احوال طاهره و سینه که قطع التمدی را  
 میگویند چه این اثر در کتاب نهاییه گفته که تمثیل حیوانات است که نظریه او  
 بر نه از با سینه دست و پا و حیوانات آن جوان را بدیهات گفته و تمثیل صاحب  
 کشتگان است که معنی او را با کوشش او را با یاد که او را بهر نه با جبری از نظر  
 و اعصابی آن گفته را بهر نه از دست و پا و نواق و بهر نه هیچ گفته صاحب کتاب

جمع الحیا و زکوة و لیکن و نیز این سخن را از زمانه مذکوره ظاهراً نقل کرده است  
در کتاب هندسیا لاسماء و اللغات مشارالیه گفته که تمیز در حیوان و در شکر  
پدید و نیست که قطع لطراف آن میکنند از دست و پا و کجای آن یا لکه می با کوس می آید  
اورا یا کجا اینها را ببرند و لیکن لغت تشکیل را که در کتاب هندسیا مذکور است  
ذکر کرده اما این نیز مذکور در کتاب هندسیا است که تشکیل آنست که کسی را  
غیر از خلق سازند یعنی که هر کس استخفاف را برین عبرت گرفته برسد و از  
عملی که استخفاف کرده و بسبب آن عمل این شخص را تشکیل کرده اند اجتناب نماید  
و بهین کج گفته صاحب مجمع الحیاء را یعنی و مخفی نخواهد بود که سخن این دو نفر  
نیز قدری با یکدیگر اختلاف دارد و معنی از این سخنها صریحاً ظاهر نیستند که  
برین الت مراد از آدم زنده نیز تمیز گوید و مطلق خواهد بود کردن بنده را  
در عرف و محاوره خوب بهر وضع که رود تمیز گویند چه جای تشکیل و  
الک بعض احادیث با بعضی تمیز وارد شده و بعضی بلفظ تشکیل چنانچه در  
خواجه طایفه دیگر از علمای لغت خوب که اسم ایشان مذکور شد چنان گفته اند  
که تمیز عبارت خلق کردن است و تشکیل رسوا ساختن و عقوبت نمودن  
و بعضی از ایشان برای توضیح معنی تشکیل تمیز مثالی چنانچه آورده اند

برین

برین بعضی اعضا از زبان و لب و بینی و گوش و دست و پا و کندن چشم و کجاست  
و در باب مثال آوردن نیز کلام ایشان اختلاف تمام دارد و جمعی از ایشان تمیز را  
مخفف معنی بریدن بینی یا بریدن گوش میدانند و جمعی دیگر از ایشان سخنان  
گفته اند و آنها نیز باید که تفاوت و مخی لغت دارد و چهار غرض از نقل این اقوال است  
با آنکه با لغت تطویل کلام شده است که مشخص شود که از این سخن آن که در باب  
معنی تمیز و تشکیل همه طبقات گفته اند چیزی که کار آید و حقیقت معنی این تمیز  
کما هو حقه از آن معلوم شود مشخص و تحقیق نمیشود تا بنا بر آن که  
در باب مسئله از ادی مطلق بنده کجاست تشکیل و تمیز نمودن چه جای آنکه در مسئله  
از ادی خواجسته ایان بعلت خواجگداری این سخن می گویند که در ادبی فی الجمله  
این گفتگو با ظاهر می تواند شد که در حصول معنی تمیز و تشکیل لا اقل نزد اکثر  
باشند که شخصی عقوبتی میکنند نوعی که باعث عبرت دیگران شود بلکه لغت عبرت  
و عقوبت آن کار را با آن شخص کرده باشند و الله اعلم حقیقه الحال  
در بیان دلیل از ادی کردن بنده کجاست تمیز و تشکیل و ایراد  
اقوال علماء درین مسئله مخفی نمائند که اسباب از ادی بنده کجاست بسیار است  
انچه عوارض و امور وجهیه است که وقتی که آنها واقع شود بنده خود بخود از ادی

مانند کورشدن بنده از برده چشم بازین کبرشدن و از حرکت افتادن با برسدن  
خوزه در انصافی آن باقیان علمایا که پیسی بهم رسا سبذن چنانچه ان حمزه  
کتاب سید گفته بود هر یک از اینها نیز سخنان چندی هست که در کتاب  
وثیقه الحجة مذکور ساخته ایم و لیکن ذکر آنها در اینجا بجا نیست و این کتاب  
مشهور و از جمله آن عوارض که باعث آزادی سبذانند و اینست که ان بنده  
را امتش و تکلیف کنند چنانچه شرح معنی این دو لفظ در مقدمه که مرثیه و مشهور است  
مشنا بهر علمی شیعه است که بنده از غلام و کینه بهر سبب تکلیف و تمیز از او میکند  
با سبب آنکه بعد از تکلیف و تمیز آن بنده خود بخود آزاد میشود نه با سبب آنکه بعد  
از تکلیف و تمیز آن بنده را اجب باشد که آن بنده را آزاد نماید و لیکن  
کلام جمعی از قدمای فقهای شیعه و متأخرین شیعه ازین حکم خالیست چنانکه  
مسئله را در کتابهای خود جمیع از قدماء و متأخرین در اصل ذکر کرده اند و  
جمعی از متأخرین نیز در روشنگرین مسئله کرده اند و بعضی دیگر با حقیقت  
این مسئله نموده اند اگر چه جمعی دعوی کرده اند که آزادی بنده بعلت تکلیف  
تمیز این جمعی علمی شیعه و اتفاقیت و از آنجمله آنست که این دعوی  
اجماع را الموده اند شیخ طوسی است در کتاب خلاص و شیخ طبری است

در کتاب

در کتاب مستوفی الخلفاء بین ائمه السلف از قاری که خود شرح در اول کتاب سید  
اشاره کرده و کلام طاهر از سبب نیز در کتاب غضب شرح ارشاد فی الحجة  
با این سخن دعوی اجماع دارد و نیز این فقیر بعد سبب که خلاصی در میان قدمای  
علمای شیعه نیز درین مسئله باشند و لیکن بنظر شیخ طوسی و شیخ طبری و امثال  
نرسیده باشد خصوصاً که کلام جمعی از متقدمین و معاصرین شیخ طوسی و شیخ طبری  
چنانچه بعضی از آن کتابها ملاحظه شده از ذکر این مسئله خالیست از جمله کتاب  
شیخ مفید و کتاب اسم سلا و نحو اینها که عن قربیه ذکر بعضی از اینها  
برین قابل شدن با نکه این مسئله اجماع علمی شیعه است قدری اشکالی در  
و متویته اند این مسئله اجماع علمی شیعه نیست بلکه شیخ مفید در کتاب اعلام  
از اکتبیت ذکر مسائل اجماعی شیعه برای خاطر سیه رضی رحمة الله تعالی فرموده  
و همچنین سیه رضی در کتاب اکتبیت ذکر مسائل اجماعی شیعه فرموده  
و هر دو استناد شیخ طوسی اند درین دو کتاب هیچیک این مسئله را ذکر ننموده  
اند و معتمدی از طریق مقرر این علمای بعد میفایند که این مسئله در واقع  
علمای شیعه باشند و بدانند معتمد اجماع از اکتب بر متأخرین علمای اکتب  
اجماع کنند یا اینان مطلع بران اجماع نشده باشند و انکار اصل این مسئله

مانند این در این امثال او یا شک در حقیقت این مسئله نمایند مانند محقق و شیخ  
و شهید ثانی در شرح شرایع و شرح لمة و امثال این چنین در بعضی احوال  
واضح خواهد شد و الله اعلم و چون سخن باینجا کشیده بهتر است که اولاً آن  
اندک احوالی که در کتاب از علمای شیعه که کتابهای ایشان در بیوفت در نظر  
محمد در این مسئله ایراد نموده بعد از آن بر سبب انحصار و پس بر یکدیگر مدعی  
خود نشان دگر نایم ان الله الغیبا ما جمعی که قائلند که بنده بعد از معتدل و  
تشکیل از آدمیت و ظاهر بسیارند مانند شیخ طوسی در کتاب مبسوط و در کتاب  
خلاف چنانچه سابقاً بان اشاره شده و همچنین در کتاب عقوبت منایه اگر چه  
در بحث کفاره نهاییه با وجود آنکه اسباب دیگر عقوبت را ذکر نموده تشکیل  
معتبر و افضل نگردانده است و از جمله این طایفه شیخ طوسی است در کتاب عقوبت  
بر وفق کتاب صفات شیخ طوسی چنانچه قبلاً در این باب استعجالی شده و  
این حمزه است در کتاب وسیله و این المبراج است در کتاب مذهب و صدق  
در کتاب تفتیح و در کتاب من لا یحضره فی الجحیم اعتقاد مضمون این خواهد  
از اول آن کتاب مستفاد است و در دیگر قضایه شیخ در کتاب اعتبار  
بعضی از ائمه و ظاهر کلینی در کتاب کافی و این از زبیب آوی در کتاب

المؤید

المؤید شرح مختصر نافع و این چند حساسی در شرح ارشاد علامه و شهید اول  
چند موضع از کتاب دروس و کتاب لمعه و مشتمله و علامه حلی در چندین موضع  
از کتابهای مشهوره خود پس از باب کتاب قواعد و کتاب ارشاد و کتاب  
تخلف و کتاب تحریر و کتاب تلخیص المرام و کتاب تفسیر العوام و کتاب  
تذکره الفقهاء نیز در مبحث بیع و در مبحث غضب آن ظاهر کلام است  
همدلی در مذهب الباع شرح مختصر نافع و صرح کلام شیخ فخر العزیز  
علامه در مبحث عقوبت شرح ارشاد پدراش و در مبحث غضب شرح قواعد  
و سید عمید الدین در شرح قواعد علامه که خلاصی او است نیز در مبحث غضب  
و شرح مجیب الدین نجفی ابن سعید پس از تحقیق در مبحث عقوبت کتاب نهی التناظر  
و در کتاب جامع التشریح نیز در مبحث عقوبت آن و در بحث کفاره آن و شیخ  
علی کرکی در حواشی کتابهای فقه در چندین موضع و ظاهر کلام شهید ثانی  
در کتاب میراث شرح شرایع و در مبحث کفارات آن و در شرح ملحوظ  
در کتاب متاجره در مبحث بیع حیوان و در کتاب میراث آن و در اول  
عقوبت آن اگر چه در کتاب غضب شرح شرایع و در کتاب عقوبت آن و در او  
مبحث عقوبت شرح لمعه صریحاً و در مبحث غضب آن و در مبحث کفارات



لمخبره در مجت عصب و كفارة و عرق توقیعی درین مسئله ظاهر میشود بلکه  
فی النجیة انکاری نیز دارد و اگر چه در مواضع دیگر این دو کتاب اعتقاد با  
مسئله ظاهر میشود چنانچه قبل ازین با آنها اشتراک شده و جمعی دیگر نیز  
از فقهای شیعه درین باب تأمل کرده اند که ذکر آنها طولی دارد و چون  
اما جمعی که در کتابهای خود اصلاً متعرض ذکر اصل این مسئله  
و حکم کرده اند در مجت عرق که بنده بتکمیل و تمثیل از ادعیه با شده  
طایفه اند و از جمله شیخ مفید در کتاب مقیمة و ابن زهره در کتاب  
غنیة الترویج و ابوالصلاح حلبی در کتاب کافی و سنن در کتاب  
مراسم و سید مرتضی در کتابهای خود است که الحال در میان دایرا  
و امثال این در کتابها عدم ذکر و تصریح این کتاب را در  
مقام تقدیر اسباب تحقیق کلامشان دلالت بر عدم اعتقاد  
این مسئله داشته باشد و الله اعلم و جمعی دیگر از شیخ عتق نیز هستند که در  
این باب بابت زیادتی طول کلام و طلال میگردند و بعد از نقل محال  
اقوال مناسب نیست که آنکه هر یک را بر اجماع اخصاص نیز براد  
نماییم بابت اولیة بیجا یا تا دلیل قول مشهور که بنده بجهت تمثیل

تمثیل

تمثیل از آن میشود چنانچه بنده بود اول اجماع است که شیخ طوسی در کتاب  
غراف و شیخ طبرسی در کتاب توفیق نقل نموده و ملا احمد ادرسی در شرح  
کتاب عصب ارشاد نیز باین اشاره کرده است چنانچه سبق ذکر یافت  
لیکن نمیانند که تحقیق اصل مسئله اجماعی یا بمعنی که مقصود از این است  
علم باین همه مسائل درین بولتن مطلقاً در نزد این فقهیه معلوم نیست  
و بر فرض ثبوت آن دلالت بر بودن این نوع اجماعی تمام نیست چنانچه  
در مجت اجماع از مقدمه اصول فقه کتاب و توفیق النجیة بیان کرده  
اعم بر فرض ثبوت بودن آن بولتنش در مانحن فیها واضح نیست چنانچه  
قبل ازین قدری ازین معنی مفسرین کرده اند و در حدیثی است که طبرسی  
کتاب کافی در شیخ طوسی در کتاب تهذیب به یک مسئله خود از حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود  
است کل شیء یتمیز به قنوج یعنی به علاجی که بعبهت ضلالت و رسوا کرد  
نیدن شود پس او را آدست و محضی نماید که این حدیث سندش صحیح است  
و راویان آن بعضی مجهول و بعضی مرسل اند و معنی اخصاص متمثل  
علام است و شامل حکم تکلیف اصلاً نیست و شامل حکم تمثیل نیز نیست

و در مقدمه مذکور شد که ثابت نشده که متین و تکلیف کما فی سابقه باشد  
 استدلالات این حدیث بر مطلق حکم هر دو اشکالی دارد از جهت اول  
 جمیع نظر لفظی بر اراهه فاعل اطلاق دارد و متین متین است و نیز  
 این علاوه بر اینست و لیکن در آن سخنان چندی کما فی سابقه دارد  
 و تحقیق آن در مقصد دوم خواهد آمد سیم حدیثی است که کما فی سابقه  
 کتاب کافی در شرح طوسی در کتاب تهذیب و این بابویه در کتاب  
 من لا یحضره الفقیه مرتب شده بای خود از حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرموده است که کفای  
 امیر المؤمنین علیه السلام او فقیه من کل مملو که انما ذکره لاستیلا  
 علیه سائمه بیدیه قتیولی الی من ارجب فاذا ضمن وجه تفرقه  
 بقره یعنی حکم فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باره  
 بنده خود را کفایت و عذاب نموده بایسته بایسته خود کرد  
 از دست در راه کفایت است هر آن صاحب ادب که بران بنده  
 و آن بنده بر سر خود است و میراثش بعد از مردن آن بنده از صاحب  
 نیست و آن بنده میرود و بر کس را که خودش میخواهد صاحب اختیار

در توضیح

مال خود میسازد که مالش بجز از مردن اراهه باشد پس اگر آن بنده  
 از صاحب خود را با صاحب اختیار مال خود سازد و ما  
 قرار دهد که میراثش و جریه که از آن بنده میرود نیز متین بآن صاحب  
 باشد و یاد بگیرد صاحب اختیار مال خود نموده همچنین با او  
 عمارت دهد آنوقت از صاحب اختیار دیگری میراث او را نخواهد  
 برد و مخفی ماند که این حدیث نیز سندش از قرآنی است جمیع از علمای  
 ندارد مانند شهید ثانی در شرح شریح و شرح لمعه هر دو در کتاب  
 و در کتاب عمیق اگر چه خود در کتاب میراث شرح شریح حکم صحیح است  
 این حدیث نموده لکن جمع کثیر از علمای فقهی استند آن نموده اند  
 مانند علامه در کتاب میراث و کتاب مختلف و شرح فقه العین بر علیه السلام  
 شرح ارشاد دیدارش و شهید محمد نواده شهید ثانی در شرح کتاب عمیق  
 شرح نافع و شهید ثانی در کتاب میراث شرح شریح چنانچه بان صاحب  
 اشاره فرموده و علامه احمد اردبیلی نیز در شرح کتاب غصیب ارشاد فی  
 بیجا بصورت سند این حدیث نموده است و عالم کامل انسی مولانا محمد  
 تقی مجلسی در شرح من لا یحضره دست د فاضل کتابی مولانا محمد باقر



خراسانی در کتابش کفایه نیز جرم بصیرت سنده این حدیث کرده اند  
و همچنین امثال ایشان از انکار علمائیه نهایت این فقیر را بصیرت سنده  
این حدیث امثال این حدیث خاطر جمع رویند بدین سنده این حدیث  
بنوعی که در من لایحضره واقع شده قدری صحتش ظاهراً است از آن  
سند هائی که در کلینی و تهذیب واقع شده اگر چه اکثر این بزرگان علم  
بلکه بیچ بیک با این تفاوت بر خورده اند و بعضی در نظایر این مقام کمان  
میرند که مثلاً راوی آخر این حدیث که از آن حضرت روایت کرده ابو بصیر  
نام دارد و صحت کلام او محل اشک است چون آنجا صحت است قدس  
که حدیث ابو بصیر صحیح است پس ممکن است که فرادش از این باشد که تا  
ابو بصیر صحیح است نه اینکه نام سنده این صحیح است در این بهر دو قسم اصطلاح  
متعارف است میان علمای چه منافاتی ندارد که این حدیث صحیح باشد  
و علت آنکه راوی آخر آن که نامش ابو بصیر است چون اسم این حدیث  
میان جمعی که بعضی نقد محسوس است و بعضی معتقد و بعضی قبول  
الحالند صحیح باشد و همان این فقیر که این سخن بر فرضی که حق است  
و این جماعت باین اصطلاح میگویند با سنده البته در این مقام که ایشان حکم

سند این

این حدیث کرده اند این معنی را مقصد نگذردند و هر ادش از این است که تمام  
سند این حدیث صحیح است و الله اعلم و الاضاحیه ان وقت که این  
حدیث در ماده معنی واقع شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
حکم با آزادی آن بنده کرده پس از این حدیث حکم کلی برای سایر بزرگان  
ظاهراً میشود و دیگر آنکه این حدیث مخصوص بود و این است که صاحب  
خود این بنده را تشکیل کرده باشد و شامل حکم تکلیف غیر صاحب  
سنت و تحقیق این معنی در مقصد دوم خواهد آمد و دیگر آنکه مخصوص  
تشکیل است و شامل حکم تمییز نیست و قبل از این در مقدمه اشاره شد  
که ثابت نیست اتحاد معنی این دو لفظ و معنی مقصود از این دو معنی  
صریحاً نیز ظاهر نیست پس چون توان از چنین حدیثی که بکند جنبه ثابت  
دارد بر ما سخن بگوید که آزادی بنده بعلت تشکیل و تمییز است و با  
حکم بنویسد چه جای آنکه بر آزادی اعلام حکمت خواهد کرد و توان استدلال  
نهایت حق اینست که اطلاق عبارت از حدیث شامل تشکیل شدن اعلام  
و لکن بلکه شامل تشکیل نمودن اقا و خاتون برود و نیز نسبت با الله تعالی  
صدیقت که کلینی در کتابش کفایه در کتاب تهذیب بر یک سنده خود از

حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده اند و شیخ صدوق در  
کتاب من لایحضره برون استاد با ما روایت نموده و لکن خود در  
در کتاب مقنع این را بدون سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
روایت کرده که قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی امر آیه قطعت  
تدی دلید بتما انها حره و لا یسئل لولا انها علیها یعنی حکم فرموده  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب بی که بریده بود پستان  
کیزی که کثیر زاده خودش بود با نکه آن کثیر زاده خود بخود از راه  
وراه مستطی دیگر آن خاتون را بر آن کثیر زاده برت و مخفی نماید که این  
حدیث نیز صحیح سندش مشخص نیست که چه جمعی تصریح کرده اند  
نموده اند و اما آنچه بعضی کسان کرده اند که این حدیث سندش متصل  
ظاهر الکفا بلاحظه کتاب من لایحضره برون این اشتباه را نموده اند  
والا این حدیث در کتاب کافی و کتاب تهذیب با سند در اول حدیث است  
روایت شده نهایت آنکه این حدیث نیز محض حکمت در واقع معین در باب  
مقدمه بریدن خاتون کثیر زاده خود را این می توان از این حدیث حکم کرد  
وقاعده کلی استنباط نمود معتمد این حدیث محض مقدمه بریدن پستان کثیر است

و این حدیث در کتاب کافی و تهذیب با سند در اول حدیث است

و مثل سایر

و مثل سایر اقسام قتیض و تکلیف هیچ وجه نیست و بطریق اولی می توان این حدیث را  
مقدمه خود بر کثیر زاده خود را بر سر بیان که دعای اصلیت است لکن خود  
که پستان کثیر زاده است مردی غلام برد و از امور باطنی و مهنائی باشد  
و آنچه در اینجا هم خیال میشود که کثیر زاده تکلیف و قتیض اصلیت است لکن بریدن پستان  
کثیر نباشد و از ادای این کثیر زاده در مقدمه مطلب تکلیف و قتیض نیز  
باشد بلکه کجبت دیگر باشد که مانده انهم اسمعی نیز احتیاط است نهایت  
قدر نفیدی در نظر محقق دارد و معنای تکلیف علمای کثیر زاده این مقدمه بریدن پستان  
کثیر را داخل تکلیف و قتیض دانسته در حدیث این احتمال را راه نداده اند  
سابق اشاره شد در مقدمه که این حدیث احتمال آنکه در کتب ابریه  
بر دو پستان باشد یا یک پستان تنها چنانچه جمیع از علمای نیز با این تصریح  
اند و این در همان نثر است که در بعضی نثرهای کتبه های حدیث در خصوص  
این حدیث بجای پستان کثیر زاده دستهای او واقع شده است اما استغاری  
نیز بیان نموده که این حدیث چندان محل اعتماد نیست و اگر واقع این حدیث  
بمقتضای دستهای کثیر زاده واقع شده باشد چنانچه بر پستان دستها از امور  
ظاهر است و عطف باطنی نیست پس در این صورت این حدیث مستدل

برآوردی خواهی بود بر این بعثت قطع التوجه لیت که مضمون باطنیت البتة  
بالکلیه بصورت خواهد بود و خودی است که جمیع از معتقد علیهم السلام  
بدون ذکر روایت کرده اند و از جهت این امر اینجانب است در کتاب  
خود و علامه در کتاب مختلف نیز از او نقل کرده و این جمله شش و بیست  
شرح ارشاد نیز این حدیث را روایت کرده لیکن باید که تفاهتی که حضرت  
امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند که اذ اصابته زمانه فی حوارج و یوم  
ومن کل یوم که فرموده است من لعلیه سائیه یعنی هرگاه بر خورده باشد  
پسند آفتی از روزگار باعضای او و مصیبتی به او دستهای آن رسیده  
باشد یعنی آنها را صنایع کرده باشد و تخمین هرگاه کسی بنده خود را  
عقوبت و عذابی کرده باشد درین بهر دو صورت آن بنده خود بخود  
آزاد است و راه تسلط دیگر اصحاب را بر آن بنده نیست و بر هر دو  
است و میرانش دیگر باصاحت و اصحاب خود را خود دارد و مخفی  
که این حدیث چون بدون سند روایت شده صحیح معلوم نیست چه  
که معتبرین علمای شیعه آنرا نقل کرده باشند معذرت علیهم السلام  
این حدیث نظر باقوال علمای اشکالی دارد چه از اول آن مستفاد میشود

که بود

که هر نوع افنی که باعضای او رسد و بدستهای او بر خورده صنایع ساز  
آزاد گردد و حال آنکه آنچه از طرفه علمای شیعه معلوم شده از آردی  
بنده بعثت اوقات مصایب و زکات و غیر در صورتیست که بهر دو چشم  
او صنایع و کور گردد و با آنکه از بهر دو با عجز نشده قادر بر حرکت نبوده  
باشد و در غیر این دو قسم آفت کسی از علمای آزاد دی بنده در اقبالی  
دیگر که در باقی اعضا بهر سبب باشد قابل نشده اند که که بعضی از آن  
دیگر که کسی باشد چنانچه در اول این مقصد اشاره به آنها شده با بعضی  
شکلیست و تمیز که ما نحن فیما زرت هرگاه صاحب خود کرده باشد یا غیر  
علی الظرف و دیگر آنکه از حدیث نیز سوازی آزادی بنده بعثت تکلیف نمود  
اصحاب آن بنده را چیزی دیگر با غیر بنده پس فاده آزادی بنده دیگر  
نمودن نیز صاحبش آن بنده را آنچه از بنده و مسائل حکم متعلق بر مطلقا  
نخواهد بود نهایت شاید توان در این مقام این سخن را گفت که اگر هر کس  
واحد این دلیلها تمام نباشد و این احادیث نیز سندش صحیح نباشد  
و از هر یک حکم جمیع احکام و احکام فروعی بر نیاید ولیکن از مجموع آنها  
بامتیاز کردید که عمل اکثر علماء و شہرت این مسئله در مسانده اثبات البتة  
ظن قوی برای حقیقت اصل این مسئله و نبوت آن حکم در جمیع اصحاب

بهم میرسد و البته بعد از اینها می دیگر نیز برای اثبات این مطلب  
 ایراد نمود بنامیت ذکر آنها صورت از یاد طومرین میگردد و از آنچه  
 است که شیخ طوسی در کتاب غضب ضلالت حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله سنننا جهت رد برایشان روایت کرده که آنحضرت  
 فرموده اند که من متشبع بعقیده شیعیانم که هر کس که غیرت خلافت رسول  
 بنده خود را پس از آن بنده ازاد میگوید و مخفی نماید که درین حدیث نیز بعضی  
 سابق کجایین دارد و اما دلیل این در این جمیع دیگر که انکار اصل حقیقت  
 و نبوت ازادی بنده بعلت تنگیس و تمسکین میمانند می تواند استیعفی باشد که  
 بنده بعد از محقق شدن بنده اولیای دین و ائمه معصومین و بعد از آن  
 نوع آدمی را در نظر با حدیث ائمه بی و اجماع علماء ازادی ایشان باشد  
 و از حق ذکر او که قایلین با ازادی بنده در بیفوارت مستفاد شده که  
 درین بار نبوت نرسیده و آن حدیث با وجود آنکه اعتبار آن در ادوار  
 علم لغتی بلکه عقیده علم شریعی نیز نیستند سزشتان محمد صلی الله علیه و آله  
 و از مضاف بر اینها اصل مدعی آنکه با حقیقت این نبوت و چه جای شایسته  
 بیستغفار احسان را پس لابد باید قایل شد که آن بنده را که تمسکین و تنگیس  
 با ازادی بنده خود باقی بوده خود بخود ازاد نشود و لیکن استاد فاضل

کامل بود

کامل مولا ناخچه باقر خراسانی رحمه الله تعالی در کتاب کفایه در باب اول  
 بلکه اصل باقی بودن بنده است بعد از نبوت بنده او و دلیل  
 واضح بر ازادی او ظاهر شود سخن دارد چه در ائمه ان و ظاهر این  
 گفته که در این کتاب است و لیکن این گفته اگر اصل این سخن کجایین  
 تا آن وقت ندارد و موافق قوانین شیعه سخن معقول و مطلب  
 حقیقت دیگر استاد فاضل مشارالیه خود بهتر میداند و اما دلیل  
 که درین مسئله ازادی بنده بعلت تنگیس و تمسکین تیره و شک دارند  
 می تواند استیعفی باشد که از دلیلهای قایلین با ازادی بنده در بیفوارت  
 چنانچه دانسته شد خبری ثابت نشود و علی بنده بنده و سینه اصل  
 بنده آن شخصی است که بنده آن معلوم شده باشد تا دلیل و سخن  
 ازادی او ظاهر گردد و لیکن چون شهرت نامی این مسئله در میان علماء  
 شیعه دارد و اکثر مستندان با این مسئله اعتقاد می دارند و از آن جهت  
 احادیث شیعه ظاهر میشود که همه چون علمای اهل سنت سخن گفتند  
 ضد رسول و ائمه سمیکرده و میگفته و فتوی میداده اند و لهذا  
 بس از شیعه بوسه مغایرت با مذاهب اهل سنت میباشد است و متضاد  
 که ازادی بنده بعلت تنگیس و تمسکین نیز از این جهت باشد پس از هیچ طرف چون

علی باطن قوی که توان فتوی داد بهمنظور اندر رسید ادنی و اسب تو  
 و عدم جرم است در هیچ یک از طرفین در باب این مسئله و الله اعلم  
 حقایق احکامه در بیان آنکه بر تقدیر ثبوت آزاد شدن بند  
 بعلت تنگیس و تمسک ایام آزادی او منحصر در صورتیست که صفا  
 آن بنده خود شکر خدا بدست خود آن بنده را محض قصد ضرر  
 ادیت رسانیدن و عقوبت نمودن با و تنگیس و تمسک کرده باشد  
 یا آنکه مطلق تنگیس و تمسک بنده باعث آزادی آن میشود خواه صفا  
 خود بدست خود کرده باشد و خواه بر حضرت یا م و فرموده صاحب  
 یا بسبب جبر نمودن آن صاحب دیگر بر این عمل چنین کرده باشد و  
 خواه دیگری خود سر بدون اطلاع و رضایتی صاحب چنین کرده باشد  
 و خواه آنکه دیگری صاحب را جبر کرده باشد که تنگیس و تمسک بنده خود  
 اصلا از جانب کسی نشده باشد بلکه از جانب حق تعالی و بعلت مرض  
 و آزاری چنین شده باشد و خواه آن بنده خود خود را تنگیس و تمسک  
 کرده باشد بجهت غرض صحیح مشروعی یا بعلت طلب غیر مشروعی و  
 خواه آن بنده خود دیگر را م یا جبر بر تنگیس و تمسک او نموده باشد  
 و خواه بعلت خصامی آن بنده را تنگیس و تمسک نموده باشد و خواه در

میرزا...

هر یک از این شقوق قصد ضرر و ادیت و عقوبت در سوی آن بنده  
 منظور بوده تنگیس و تمسک او کرده باشد یا غرض دیگر منظور بوده یا  
 از مطالب غیر مشروع و غیره یا از محققا صد مشرفه مانند آنکه آن شخص صفا  
 شده باشد و جهت بقای سایر اعضا و اصلاح آنها و خود نک  
 چنین کرده باشد یا آنکه سهوا و غفله و در قصد چنین شده باشد  
 البته در آنکه از فرضها و احتمالی که در این مقام توان تصور نمود یعنی  
 که این مطلب نیز اشکال عظیمی دارد بلکه اشکالات از جمله مقصود  
 بیشتر است و اکثر این اقسام و خصوصیات را احادیث مذکور  
 در مقصود اول ظاهر نموده اند و نظریات رسائی اول مذکور بود و جهت  
 قاطبی این فقیر را در تشخیص احکام این شقوق هستت و عبارات دارد  
 علما مانند الفاظ بعض احادیث منقوله درین مسند چون طلاق  
 در ظاهر چنانچه مذکور خواهد شد احتمال این میرود که در همه این  
 فرضها بنده بعلت تنگیس و تمسک آزاد شود اما در واقع صورتی ندارد  
 و نظریات الفاظ دیگر حدیث و باقی اقوال علما در اکثر این شقوق  
 آزادی بنده بعلت تنگیس و تمسک ظاهر نموده اند و سابقا در مقصود

مذکور شد که عبارت جمعی از این لغت استعاره ای دارد که را اقل لفظی  
آن بنده را تکلیف و تکلیف نموده باشد و تا آنحال که این کتاب مشهور  
و غیر مشهوره فغنیای شیعیه اصلا بر نظر رسیده که متعرض ذکر بنده او  
نفاصل و احکام آن بنده باشد پس این جهات درین مسئله جزم کرده  
و قیوتی دادن جهات زیادی میجوید نهایت از کلام جمعی از علماء  
بنده ظاهر میشود که هرگاه دیگر بنده دیگر بر اعصاب بنده و جسم  
الشخصی بنده خود یاد دیگری تشکیل و تکلیف آن بنده نماید  
بنده خود بخود از آن دست و پا بداند که آن بنده بنده تاوان قیوت  
آن بنده را الصیانت بر هر بلکه لفظی بعضی در تمام علم باید آن  
کننده خرج آن بنده را نیز تکلیف اگر چه خوب خرج او را کتیب  
اصلا سندی ندارد و با وجود این اثر این خود نیز در کتاب  
عقود انسانی این مسئله ازادی بعبت تکلیف و تکلیف این حکم است  
بعضی افکار کرده اند چنانکه اشاره باین خواهد آمد و از جمله آنجا  
که بنده را محض تشکیل و تکلیف صاحب از او میداند شیخ طوسی است  
در کتاب بنده سبوط در کتاب خلاف نیز شیخ طوسی نیز در کتاب

مؤلف

مؤلف و با همان شیخ طوسی نیز مثل قاضی ابن البراج در کتاب بنده  
بنده ظاهر کلام این حمره در وسیله چنانچه بنده بنده در شرح  
تواند خالوی خود شرح کلام این حمره چنین بنده و لکن فقیرا  
در این بنده ن او تا علی هست و از آن جمله نیز بنده است صرکادر  
کتاب بنده بمعنی و مستقیم بنده اگر چه خود بنده در کتاب بنده در  
لفظ این معنی نموده اما در کتاب بنده شرح ارشاد علماء درین بار  
جزئی نگرفته است بلکه میگوید شیخ طوسی دارد و از آنجا نیز بنده  
سید علماء است در شرح کتاب بنده قواعد برش و بنا برین جو  
دور نیست که بطریق ادبی استیحاقت قایل باشد که هرگاه صاحب  
خود بجهت بفرماید و امر کند بد دیگری یاد دیگری بر حضرت صاحب  
یا جنون آنکه صاحب دیگر بر اجه کند که بنده در تکلیف بنده  
البته درین صورتها آن بنده خود کجی دارد سود و بسبب آنکه  
قائلان بازادی بنده بعبت تکلیف و تکلیف خود در کتب خود ارادی  
بنده را در باب تکلیف و تکلیف کرده اند که صاحب خود بنده  
را تکلیف و تکلیف کرده باشد حتی جمعی از علماء که اعتقاد دارند که

بعثت تکلیف و تمیز غیر صاحب از باب است که غاصبی چنین کرده باشد  
نیز از آنست که در این کتاب نیز با وجود آن درین مسئله تمیز و تکلیف را  
مفضل صاحب قید کرده اند مانند شرح طوسی در کتاب عمق و کتب  
و نهاده و شرح طبرسی در کتاب عمق و مستوفی قاضی ابن البراج  
در کتاب عمق و نیز در امثال ایشان و اینمندی خانی از غایت  
سینت و از آن غریبتر آنکه شرح طوسی در کتاب خلاف و شرح طبرسی  
در کتاب مستوفی بتأیید او هر دو گفته اند که اجماع علمای شیعه  
است که بنده بتمیز غاصب از او میشود و آن اجماع را استدلال  
مسئله نموده بر طبق آن فتوی داده اند و حال آنکه این فقیر کما  
نادر که در آن عصر که شرح طوسی ابن سبغین را گفته است کسی بجز  
خودش دستاوردش که ابن البراج باشد باین قول قائل شده  
باشد و البتة و همچنین روایاتی که درین مسئله روایت شده  
نیز در ابتدا ظاهر قید شده که مالک خود مباشرت تکلیف و تمیز  
آن بنده شده باشد و سواي یک روایت که مطلق وارد  
شده و در آن سخنان چندی هست که بعضی اشاره شده

و اما

و اما این سخن قریب مفضلای است و کلام بعضی علمای امامیه نیز درین  
باب بر وفق سبب روایت اطلاق دارد و نشان تکلیف غیر صاحب  
بست و از جمله ظاهر عنوان مابقی کتب است که در کتاب کانی جهت ذکر این  
احادیث گفته است نهایت جمیع از علمای شیعه آن سخن شیخ طوسی  
و اتباع او را که بنده بتکلیف و تمیز غاصب از او شود ندانند بنده اند  
و در قول ایشان کرده اند مانند علامه در حیند کتاب خود شرح در  
مبحث غصب از جمله کتب مختلف و کتاب کفر بر و کتاب تذکره  
الفقهاء و کتاب قواعد و کتاب ارشاد و کتاب تلخیص المرام طبرسی  
و محقق در کتاب عمق مختصر نافع و ستمید ثانی در کتاب عمق و غصب  
شرح مشرعی و در مبحث غصب و کفارة و میراث و عمق شرح المعتمد  
سید محمد نواده اسرار در کتاب عمق شرح مختصر نافع و شرح کلام  
در کتاب غصب شرح قواعد و فقه و ابن فهد کسوسی در شرح ارشاد  
علامه در مبحث غصب و شرح بحیث الله بن سبغین ابن سعید در باب غنای  
و کفارات جامع التشریح و ظاهر کلام بنده نیز در شرح  
برودات شرح در کتاب غصب آن وظاهر کلام سید سعید

المدین در شرح قواعد و محبت و شیخ فخر الدین در شرح ارشاد  
 در محبت و محبت به چند که در شرح قواعد در شرح جناب که نقل شد خلاف  
 این گفته و از آنجمله است سهند اول نیز در کتاب غصبت در و س جناب  
 باین اشاره شده و لیکن در کتاب لمعه در محبت غصبت جناب که در  
 شد و صریحا حکم کرده که بنده بتکلیف غاصب آزاد میشود و اما در کتاب  
 کفارات در و کس در مواضع دیگر گفته نیز مطلق گفته که بنده بتکلیف  
 آزاد میشود و وقتی که خصوص نقل صاحب نکرده و مولانا اجماع  
 از سبلی در شرح ارشاد در محبت غصبت نیز تمهیلی با جنس خاص از  
 بنده لعبت تکلیف و تمییز را مفضل مالک بنوده و بعضی از علمای  
 در حواشی من لا یخضر در محبت غصبت بیان کرده و شکر نموده اند  
 در باب آزادی بنده لعبت تکلیف و تمییز در صورتی که مالک فرمود  
 باشد و دیگری کرده باشد و شیخ ابوالقاسم درین مطلب هر گاه  
 که غاصب خود کرده باشد در کتاب غصبت نیز ارجح الوقت نموده هیچ  
 طرف جزیم نکرده است چنانکه در اصل مسئله آزادی بنده لعبت  
 تکلیف و تمییز نیز در کتاب غصبت در شرح اجماع در نموده جزئی با مسئله  
 نکرده

نکرده و در مقصد اول نیز باین اشاره شده و لیکن سهند اول  
 در محبت غصبت کتاب شرح ارشاد علامه از شیخ ابوالقاسم  
 مذکور نقل کرده که ظاهر قول او اینست که بنده بتکلیف و تمییز  
 غاصب همان بنده را آزاد نشود و نهایت این گفته درین فقره  
 تأکید دارد و سهند خود در آنرا تراست و جمیع دیگر از سهند  
 علمای شیعه نیز حکم کرده اند که آزادی بنده لعبت تکلیف و تمییز  
 صورتیست که صاحب خود میباشد باشد و نقل احوال اجمالی  
 باعث آرد با در طول کلام میشود و اگر بر علمای غصبت و حوا  
 غصبت نیز بهرین نحو در کتابهای خود فتوی داده اند و از جمله  
 ایشان عالم کامل النبی مولانا محمد علی مجتبی است و کس لست  
 که فتوی ایشان بر بانی در جواب سئوال استقامت نیز جناب  
 از بعضی اعلا می استماع شده همیشه چنین بوده و عالم عارف  
 بانی مولانا محمد حسن کاشانی در محبت معالی کتاب  
 و در کتاب تجتبه در محبت غصبت باین مذهب تصریح نموده و  
 فاضل حقایق مولانا محمد باقر خراسانی نیز در کتاب غصبت و کتاب



عصب کفایه ترجیح این قول داده است و امثال اینجاست نیز بسیار  
و همان بعد از نقل احوال درین مقصد نیز نقل کرده هر یک بر  
مدعای خودشان مناسب باشد اما دلیل جمعی که قابل سنده اند  
که سنده محض تشکیل و متشکل نمودن دیگری در این اثر است  
بلکه در اکثر صور استانی که در اول این مقصد دوم مذکور شد خصوصاً  
برای قابلین با آنکه تشکیل و متشکل نماید آن سنده آزاد است  
مانند شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابن بزرج و شهید اول و نظایر  
ایشان چنانکه شهید اول خود در کتاب عصب شرح کرده است  
علاوه گفته و شهید ثانی در کتاب عصب شرح کرده است  
مجتب عصب شرح ملخصه نیز گفته اطلاق قول حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام است در حدیثی که بعد از آنکه در حدیثی  
که در مقصد اول مذکور شد یعنی پرتابه که رسوادیست ضعیف  
شود پس او را ادرست و چون درین حدیث نیز گفته که البته  
خصوصاً صاحب خود کرده باشد پس شامل حکم فعل غیر خاص  
نیز خواهد بود دیگران نیز در این خارج جز ما معلوم باشد

که با این

که باعث آزادی آن سنده نشود مانند صورتی که در عوض قصاص  
یا اصلاح عضو آن عظام و امثال اینها تخمین کرده باشند  
حقیقاً مانند که اگر این حدیثی دلالتش تمام باشد البته در صورتی  
که صاحب خود فرموده باشد و دیگری کرده باشد یا صاحب  
دیگری را برین عمل جبر کرده باشد دلالت این حدیث بر  
مدعی واضح خواهد بود و لیکن استدلال ازین حدیث بر  
مدعی لفظی اشکال غامبی دارد و بعضی از آن و چون اشکال  
را در استانی مقصد اول ایراد نمودیم و در اینجا بعد از حدیث  
است و دیگر خصوصاً بودن حکم متشکل غلام و شامل بودن  
حکم متشکل کنیز و شامل بودن حکم تشکیل عظام و کنیز را  
اصلاً و معنی این حدیث و اصلیت و سایر احادیث  
معه فعل صحت و عین باطلاق این حدیث نیز صورت  
ندارد چنانکه آن شیخ می گوید که در اول همین مقصد دوم مذکور  
شد اطلاق این حدیث شامل اینها نیز نیست و حال  
در ظاهر حال کسی با اینها قابل سنده مگر آنکه کسی بگوید که

باطلاق این حدیث استدلال و عمل ممکنه تا بر قدر که از  
دلیل خارج واضح شود که از این اطلاق مستثنی شده چنانچه  
باقایمانی شد و مولانا احمد اردبیلی در شرح ارساد در باب  
عصبت گفته که گوید دلیل شیخ طوسی در باب ازادی  
بعضی تکلیف و عقبت غاصب همان حدیث مذکور است و در  
دیگرش قبلمس نمودن ازادی بنده لعنت فعل غاصب  
بر ازادی لعنت فعل صاحب و در جواب گفته که قبلمس  
کردن در احکام شرع بر بنده باطلست و آن چه  
شدنش ضعف است و سهد تانی در شرح لمعه و نیز  
شرح و دلیل شیخ طوسی و شیخ شهید و اتباع است  
در باب ازادی بنده لعنت تکلیف و عقبت غاصب تنها  
همان حدیث مشا را اله را ذکر نموده و جواب گفته که  
سند این حدیث صحیحی ندارد و مولانا احمد اردبیلی در  
شرح ارساد وقت دیگر نیز در این حدیث گفته که نمیتواند  
بود که لفظ متکلم به بصیغه مجهول نباشد که معنی آن

حدیث

حدیث این شود که بر بنده که مطلقا تکلیف کرده شود پس او  
ازاد کرد بلکه بصیغه معلوم باشد یعنی بر بنده که صاحب او را  
تکلیف نماید پس او ازاد کرد و این توجیه بخاطر این قاضی  
قبل از ملاحظه شرح ارساد مذکور رسیده بود نهایت سخن  
قدر بعدی دارد و از این بعد این توجیه است که کسی گوید که  
معلوم نیست که این لفظ متکلم به که در حدیث بصیغه باضم  
واقع شده آن مخصوصه کلام امام علیه السلام باشد تا اطلاق  
هم رسانده شامل فعل غیر صاحب نیز باشد چه باشد که  
کلام بعضی را و این باشد و حدیث را بعنوان نقل بانی  
روایت کرده باشد و گمان این فقیر آنکه بنای قول شیخ  
طوسی و اتباع او در باب قول ازادی بنده لعنت تکلیف  
غاصب بر همان اجماع است که خود در کتاب خلاف و  
شیخ طوسی در کتاب توفیق درین مسأله نقل کرده اند  
چنانچه قبل ازین با آن اشاره شده اما بیان نیز نمودیم  
دعوی این اجماع صورتی ندارد و الله اعلم اما دلیل صحیحی

بنده را بتکلیف و تعقیب غیر صاحب اراده نمیدانند خصوصاً هرگاه  
تکلیف و تعقیب کننده غاصب باشد بلکه اصل بقای بندگی الهی  
تخصیصی است که بنده کی او ثابت باشد چنانکه در مقصد اول  
شد تا دلیلی برای اراده او بهر سبب و ازین سخن آن که بیان  
واضح کردید که دلیلی که بران اعتماد توان نمود برای اراده بنده  
در صورت آنکه غیر صاحب آن بنده در اشکس و تعقیب کرده باشد  
پس باید آن بنده بر بندگی خود باقی باشد در همه صورتهائی که صاحب  
خود بدست خود آن بنده را معتقد و متکلیف نموده باشد و دلیلی  
چنانچه شهید در کتاب بصیرت شرح ارشاد گفته اند که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لا یحق قبل ملک یعنی  
هیچ قسم ازادی نمیتواند پیش از آنکه ازاد کننده خود صلوات  
آن بنده بوده باشد چه از عموم این حدیث ظاهر میشود  
ازادی بنده در همه صورتهائی در وقتی باشد که آن بنده بپای  
خودش بوده باشد و هرگاه کسی دیگر بنده دیگری را متکلیف  
نماید و باین جهت آن بنده اراده شود البته لازم می آید

دل

که کسی بنده را ازاد کرده باشد و آن بنده مال ازاد کننده بنده  
پس چون صورت دارد ازادی آن بنده برین تقدیر و لکن شهید  
که در مقام شدن این دلیل بعضی حرها کجا میشدند و آنست که  
انکه کلام در کتاب دیات کافی بسند خود از حضرت امام محمد باقر  
علیه السلام حدیثی روایت کرده است و شیخ طوسی نیز خود  
در کتاب دیات تقدیم بدو سند آن حدیث را از حضرت امام  
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و آنحضرت از پدر  
بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت فرموده  
و آنحضرت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرموده  
و آن حدیث دلالت برین قول دارد چنانکه آن حدیث در  
اواخر مقصد سیمی آید و خلاصه مضمونش آنکه حضرت علی  
علیه السلام فرموده اند که هرگاه کسی سنی غلام تخصیصی را بر  
یاد گیر غلام او را بر دیا آنکه بر د عصبونی از اعضاء آن غلام  
که بدین آن عصبونیت آن غلام افزو کرد باید آن کس که این  
کرده تا در آن قیمت آن غلام را حسابش بدهد و غلام خود

بر دارد چه بریدن بی غلام و بخوان از قرآن گفته علمای شیعه  
 حتی شیخ طوسی و ابن اثیر نیز بر ما تشکیل و تکمیل آن غلام است  
 و بر عین ذکر غلام نیز بگفته جمعی از علمای تکمیل و تکمیل آن  
 غلام است و باید که چون غاصب با آن غلام صفت کرده این  
 غلام آزاد شود و معذرت درین حدیث حکم شده بقای  
 آن غلام نهایت مخفی مانده که درین حدیث نیز کجایان حدیثی  
 که در اثر مفسد سیم نقل خواهد شد و تحقیق نیز خود را در حدیث  
 حدیث دلالت دارد بر نفی قول آن جمعی که بنده را در حدیث  
 تکمیل غاصب آزاد میدانند اما دلالت ندارد بر نفی قول جمعی  
 که قابل باشند با زادی بنده مگر آنکه صاحب خود دیگری  
 بفرماید و دیگری بکند با صاحب خود دیگر بر اجبر نماید  
 تا دیگری بنده او را تکمیل کند و خوان از قرآن صفت  
 سخنان دیگر نیز جهت اثبات آن قول میتوان گفت که  
 عرض طولی دارد و بعضی از آن در اشعار مفسد سیم نیز  
 می آید اما دلیل جمعی که شکی درین مطلب دارند چنانچه

سندی تانی

سندی تانی در کتاب غصب شرح شرایع و دیگران نیز گفته اند  
 است که چون ادله اصل ازادی بنده بعلم تکمیل و تکمیل  
 نیست چنانچه ظاهر شد مفسد سیم و استماع او شکی در اصل  
 آن مسئله نیز کرده اند و بر تقدیری که در آن مسئله بناچار  
 کسی قابل با زادی شود لابد باید التقابل صورتی نمود  
 که صاحب خود بدست خود تکمیل و تکمیل آن بنده نموده  
 چه بقدر ضرورت باید مخالفت اصلی را که بنده بی ادب است  
 شد و اینها همان حدیث که الحال نقل نمودیم که از حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله روایت شده بود که فرموده که لا  
 یغنی قبیل ملک و شرح معنی آن کردیم نیز دلالت دارد که بنده  
 تکمیل و تکمیل دیگری آزاد شود و معتمد اصل بقای بنده  
 شخصی است که بنده آن ثابت شده باشد چنانچه دانسته  
 نهایت از انظار نیز چون گفته جمعی از علمای فاطمات  
 حدیث کل عقیدت مثل بیه و امثال آنها نیز نیست و اینها  
 شامل فعلی غیر صاحب نیز کسب ظاهر است و بدین جهت

بهر طرف نمیتوان جزم نمود پس اولی تا قبل و تردد و توقف است  
درین باب اندک لعل مجمل محقق خواهد بود که این مطلب نیز از  
مشخصی است نهامتیا فی الجملة گمان این دارم که هرگاه صاحب  
خود بدیگری امر کند یا انصاحب خود دیگر را چه نماید که بنده  
مرا تشکیل و تعیین کن در بیضی رتبه هرگاه آن دیگری تشکیل  
نماید آن نیز در علم این باشد که صاحب خود بفرستد سایر  
و تعیین آن بنده خود شده باشد چونکه درین دو صورت غالب  
اوقات در عرف و عادت نفس این دیگر بر افضل صاحب  
تخصیص در باره بادشایان و ملوک نافذ است و اولی که کار  
ایشان در اشراف و اوقات مجبوس فرمودن است و آنچه بعضی  
پوسته بوسیله عمل جمع از زندگان اینان میباشد و چون  
در عرف متعارف گفته میشود که پادشاه چنین کرد و چنان  
کرد و آنچه معروض کردیده نهایت مرتبه سخن است که توان  
درین مقام جزا شده است و اولی لعل حقیقه احکام  
در میان آنکه بر فرض شوشا اصل مسئله آزادی بنده

بعلت

بعلت تشکیل و تعیین و بر تقدیر ثابت بودن آزادی بنده بجهت  
تشکیل غیر صاحب مطلقا و بهر وضع و بهر قصد که آن رود در این  
فرضهائی که در اول معصده دوم مذکور شد آیا خواهد آمدند خود  
سرایان باعث آزادی ایشان میشوند یا نمیشود و آیا خواهد آمدند  
داخل و بعضی تشکیل و تعیین نیست که هرگاه علامت خواهد بسیارند  
علامت با تحت آزاد شود یا داخل نیست و قطع نظر از مسئله تشکیل  
تعیین نموده آیا دلیل دیگر برای اصل آزادی خواهد سرایان و آزاد  
بودن ایشان باعث میشود یا نمیشود و آیا در باب خصوص خواهد کرد  
غیر صاحب جماعت خواهد سرایان را دلیل نیست که آزاد شوند  
یا آزاد شوند محققانند که این مطلب از دو مطلب سابق است  
زیاده است و قضا دای علمای شیعه درین باب تفریق و اجمال  
زیادی دارد و اتحادیت این مطلب نیز از هیچ طرف صراحتی در  
معاخذ دارد و این فقیر را درین مسئله نظر اولی تعارض ادله و نا  
تایید هر یک لوقت تا علی است پس هرگاه درین معصده  
اقوال علمای نموده دلیلهای هر کس را علی هیچ الا خلاصه

والاجمال مذکور سازیم کما یستدشتمه خواهد بود و قبل ازین در  
مقدمه مذکور شد که از احادیث اهل بیت علیهم السلام امر صریح  
طاهر نیست که خواهی کردن داخل در تکلیف و تکلیف با شد و بیست  
شد که کلام اهل لغت نیز ازین معنی خالصست و کلام اهل فقه  
در بنایه و توفی در تمذیب الاسماء که در آنها نیز سخنان بود که لغت  
شد و در اینجا نقل کردیم که کلام علمای شیعه درین باب نیز خالص  
دارد چه از کلام بعضی صحیح و از جمعی بعنوان استعاره طاهر است  
که خواهی کرد اسناد علماء داخل در تکلیف و تکلیف نباشد و ازین  
طایفه ظاهر میشود که داخل باشد و از لغت بعضی مستفاد میشود  
که درین باب تردد و توقف دارند و تحقیق سخن هر یک از اهل  
مقدمه مذکور شد و همچنین در مقدمه اشاره شد که جمیع از متاخرین  
علماء اهل لغت خواهی کردن از ادبها است و بعضی از این  
توقف و تأمل دارند و لیکن کلام مذموم علمای شیعه و کلام  
اکثر جماعت متاخرین نیز از خصوص حکم خواهی کردن از این صریح  
خالصست اما دلیل جمعی که خواهی کردن علماء را باعث از ادبها

مستند است

میلند بحسب ظاهر چنان چیزی که توانی در آن عمل بران اعتماد نمود  
بحسب ایشان بجز غیر سوسای همان ادله که در مقدمه اول در  
باب ازادی سندگان لغت تکلیف و تکلیف مذکور شد و آن نیز لغت  
انکه این ادله مذکوره فی لغت تمام باشد و افاده مدعا میکند  
لیکن چنانچه در لغت چندین مرتبه نامت شهادتانی در کتاب  
تحقیق شرح شرایع در حدیث از کلماتهای سنیان و طریق  
ایشان روایت کرده که دلالت بر ازادی خواهی شریک  
لست خواهی کردیدین دارد و با وجود آنکه اکثر سنیان خود  
بشرافقا در محبتون این دو حدیث ندارند جماعتی از سنیان  
علمای شیعه بنا بر این دو حدیث گذاشته حکم حرام یا منافی  
خواهی سرایان در بعضی صورها کرده اند مانند شهیدان  
در شرح شرایع و امثال او چنانچه در مقدمه مذکور شد  
حدیثی است که روایت کرده اند از عمر بن سعید و او از  
پدرش و او از جدش و مصنفان آنکه ابو روح زینب  
نام شخصی دید که غلامی را که یکی از زبیران او محاسب بود

و او را از این معنی بداند بود پس معنی آن علام را بریده ذکر  
آن علام نیز از آن علام نزد حضرت رسالت است  
صلی الله علیه و آله آنکه آن حضرت از آن علام احوال برسد  
و فرمود که چه کسی ترا چنین کرد آن علام عرض نمود که زنی  
را طلبیده فرمودند که چه باعث شد ترا که چنین کردی پس  
زنی از خدمت آن حضرت عرض کرد که من آن حکایتی هر دو را  
که گویید این آن حضرت فرمودند که بان علام که بر او پس تو از  
دوم حدیثی است که با سنیان در کتابهای خود بهمان  
که مذکور شد باز آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت  
کرده اند و مضمونش آنکه علام شخصی فریادکنان بخدمت  
آن حضرت آمده آن حضرت بان علام فرمود آنکه ترا چه بود  
در جواب گفت که آقای من مرادید که کثیر او را بگویند  
پس برید ذکر ما این آن حضرت فرمودند برود که تو ازادی  
مخفی نخواهد بود که بعضی همین دو حدیثی که سنیان روایت  
کرده باشند در چنین مسئله شرعی موافق طریقه متعارفات

عالمی

عالمی نمیتوان نمود و روایات سنیان درین ابواب محبت برای  
سعیان نمیتواند که توان بان عمل کرد و فتوی داد هر چند  
که در نقل لغت عرب و علوم عربیه علمی است اعتماد بر  
نموده سخن ایشان را قبول میدارند مگر آنکه کسی که محبت محبت بود  
بر سنیان خودشان چونکه خود اعتماد مضمون این دو حدیث  
ندارند و با وجود آن خود این حدیث را نقل کرده اند ذکر این  
حدیثها نماید و برای ایشان رد کند معنی حدیث اول ازین دو  
حدیث بر فرض صحت آن اعتماد بران با وجود آن حدیث  
است و دلالتش نیز بر آزادی خواهد بود بر این محض خواهد بود  
صراحتی ندارد چه در آن حدیثی که بر سنیان که بریدن معنی  
بریدن ذکر آن علام مردد با هم ماعت ازادی آن علام  
و شخصی سنیان که بریدن معنی داخل در تشکیل و تکمیل است و باعث از  
آن علام بنا بر قول مشهور البته میشود پس این حدیث مستقلاً  
میشود که محض بریدن ذکر علام نیز داخل در تشکیل و تکمیل  
علام باشد و همین تنها باعث آزادی میشود و بر فرضی که

ظاهر باشد همین که این معنی را احتمال نیز دارد استدلال این  
حدیث برای آزادی خواجه سرایان محض خواجه کرده اند یعنی  
کرد و اینها قطع نظر از این است که در حدیث سنی  
محض نقل حکایت در ماده خاص معینی و دلالتی ندارد بر بیان  
عامی و فاعله کلی برای آنکه در هر وقت و هر وضع و هر قصد  
که علامت خواجه کرد آنرا آزاد شود و معنی ظاهر این  
حدیث است که چون آقا خود بدست خود جهت تنبیه و تادیب  
و عقوبت آن غلام خود را با زاری زنا می که انعام بکنند  
کرده بود خواجه کرده اند است بجهت تنبیه در حدیث دوم  
همین آن غلام آزاد شده پس دلالت برین ندارد که هرگاه  
صاحب مطلقا بفرماید و دیگری بگوید یا دیگر بگوید  
که غلام مرا خواجه کن یا آنکه شخصی غلام دیگر را خود سر  
بگیرد خواجه سازد و حضور صاحب در بعضی رتبه خاص و مقصود  
ازین عمل تنبیه و تادیب انعام بوده باشد و یا آزادی  
نیاست بازان غلام آزاد شود چه میگویند بود که آزادی

غلام برتقا

غلام شرعا منحصر باشد در این قسم اموری که آقا محض لغت شرع و حکم  
عقوبت زنا کرده باشد و از حد زنا می که از آن غلام سر برده است  
بجایه تا زنا نه بوده است آقا محض و زموده باشد بکه آن آقا خود  
کلی اختراع نموده بلکه تاراه در شرع است بجهت عقوبت زنا  
الهی وضع کرده باشد باینکه این حکم با آزادی غلامش شده باشد  
چنانکه شرح متجرب الی در کتاب نزهة المناظر و دیگران نیز نقل  
نموده اند که بعضی آن غلامی شیعه گفته اند که هرگاه کسی سنده خورا  
در مقامی که واجب باشد بر او حد زدن زاید از مقدار حد سر  
بزند آزاد کردن آن غلام واجب است از حد زدن آن است  
پس چون عاقل ازین دو حدیث چنین استدلال برآورد و بگوید  
که زبان لعنت خواجه کرد اینند و او نمود در صورتی که باکست  
بر خواجه کردن اینها نباشد بلکه غرض از خواجه کردن این رعایت  
بعضی مصالحت خود یا منظور مصالحت حال آن غلام بوده باشد تا  
مطلب لغت خود و از دیا بجهت آن غلام بکشد با خود اینها اتفاقا  
مشرفه یا غیر مشرفه ضابطه سخن آنکه محض این دو حدیث سنی



با وجود اینکه احتمال وجود اشکال بر تقدیری که توان در جبرن احکام  
بنا بر رد ایت سنیان گذاشته البته در حکم کردن بعضی از جرم در باب  
آزادی خواهی سرایان بعینت خواهد کردیدن در همه صورتها و همه ما در خصوص  
هرگاه صاحب خود نکرده باشد سرسپه پادشاه نافذ الامور حکم  
بوده باشد و خود فرموده باشد و دیگر چنین کرده باشد تنها  
اشکال دارد و جزایات قاضی در اقدام بر بیان احکام استخوانی و در  
بعضی در این مقام میتوان گفت که حدیث اول ازین دو حدیث سنیان  
چون کتب طبرستان است که آن غلام از زنیان مذکور بوده است چه از  
از عبارت آن حدیث ظاهر میشود ایت که همین نسبت به تنهایی از  
زنیان مذکور بوده و غلام از بود پس بر تقدیر صحیح استدلال  
ازین کتب حدیث سنیان نمیتواند کسر این حدیث را فی الظاهر  
سند شیخ طوسی و شیخ شهید و اشاع این نبود که هرگاه در  
غلام شخصی را بدون اذن او تکمیل و تعیین نماید آن غلام آزاد  
شود چنانچه در مقصد دوم باین مذهب اشارت شده است و نهایت حق  
آنست که اگرچه اصل عبارت حدیث اول سنیان صریح نیست

لمعنی

که آن غلام نیز از زنیان مذکور بوده باشد لیکن چون در حدیث  
حکم تاوان قیمت غلام برای صاحبش مذکور نیست ظاهر آنست که غلام  
و کثیر مرد و از زنیان مذکور بوده باشد و الله اعلم و بعضی خیال کرد  
که دلیل دیگر برای آزادی خواهی سرایان و امثال ایشان بعینت خواهد  
کردیدن و بچنان میتوان گفت و خلاصه آنست که چون در حدیث اول ازین  
آزاد است پس باید که بازادی خواهی سرایان قابل بود تا دلیلی بر بندگی  
ثابت نشود و نه آنکه اصل در خواهی سرایان سبب بندگی باشد تا وقتی  
که دلیل حکمت آزادی ایشان ظاهر شود و لیکن با اعتقاد این  
آن سخن بجزایات چه اصل آزادی از حدیث حدیث اول  
در آن غلام رخصت شده الحال اصل در آن غلام سبب بندگی است  
و نظیر این معنی در مقصد اول و مقصد دوم نیز گذشت و آنچه گفته  
از کلام جمعی از اکابر علمای شیعه مانند شهید تائی در کتاب شرح  
لمعه و کتاب شرح شرایح و سید محمد زاده در کتاب شرح مختصر  
نافع و امثال ایشان نیز مستفاد میگردد و در کتابی که توهم  
کنند که چنانچه از کلام بعضی فقهاء شیعه مانند ابن الجبیر و امثال

او ظاهراً همیشه بود که در جای که سبده کفاره باید از او نمودن  
یعنی حصیه بریده کافی است پس البته در نزد ایشان خواهی کرد  
بناست ازادی بوده که از او نمودن خواهی را بگویند سبده آزاد کرد  
کافی نمیدانند و لیکن این حرف نیز مثل سبده ای بر صفت  
منی صورت است چنانچه کلام این چنین است و امثال او برایت گفته  
که معیوب باشد معین عیبها می که در نزد ایشان از کفار حقیقی  
ست مانند و در نا بودن و حقیقی بودن و کفایت بودن و کفری  
و بخوان او وقت چنین سبده بگویند سبده آزاد کرد در کفار کاف  
میتوانستند هر چند که هرگز آن علامت یعنی خواهی سبده زیاد کرد  
چون که ظاهر است که سبده را که حق تعالی در قرآن یاد فرموده و  
حضرت رسول الله صلی علیه السلام امر فرموده اند که باید  
کفایت دادن کفاره از او نمود که از آن سبده است که بی سبده  
باشد مگر بعضی عیبها می که مانع صحت کفاره در نزد ایشان  
ست بناست از باب اول خودن یا در نیک است مثل بودن یا نیک است  
چنانچه سبده شده و کوان از سبده بنای سخن است یعنی سبده

کفاره

که سبده که خواهی شده باشد مطلقاً البته آزاد شود و چون توان  
این احتمال را در کلام ایشان راه داد و حال بیکه هرگاه کفایت  
خواهی کرد از این علامت معلوم کنی بناست ظاهر با اتفاق علمای  
خرید و فروش آن خواهی را مالغی است و باز بر بندگی خود باست  
ایمندی قدری نیز شکر خیر است و لهذا آنچه که علامت است خواهی  
از او میدانند ایشان نیز صحت را با وجود آن در کفار سبده آزاد  
کردن کافی نیست و بعضی که تکلیف و تمییز را با سبده ازادی سبده  
نمیدانند چه جای خواهی کرد از این را محض خواهی را در باس  
سبده آزاد کردن محرمی نیستند صحت آنکه در کتابهای بعضی  
حقیقت از اهل سنت دیده ایم که این با وجود آنکه اصلاً سبده را  
بعیت تمییز و تکلیف از او نمیدانند سبده تصحیح کرده اند که بعضی  
نکیر مع عیبی است لهذا در کفار حجازی است از باب است معیوب  
بعیدهای دیگر که در کفار کافیتی است و اینها البته باعث ازادی  
سبده نیستند و اما دلیل قایلین با آنکه خواهی سران محض خواهی شدن  
از او کرده بلکه باز بر بندگی خود باقی باست چنانچه بعضی



رضه و غیر ایشان نیز بان اعتقاد می بودند و بطریق اولی این دلیل  
 و امثال او که اصل مسئله آزادی بحسب تکلیف و تمسک را میگرداند ترقی  
 خواهد شد بود لعدم آزادی خواهی بر سر بیان بحسب خواهی باشد  
 چیزی نمیتواند بود اول آنکه جمیع اصل بقای بندگی کسی است که سرعاید  
 او ثابت باشد چنانچه بگوید بان اشاره شده پس خواهی بر بیان باد  
 بر بندگی خود باقی خواهد بود تا آزادی این بحسب خواهی که دیدن  
 بدلیل و اضمه ثابت شود و چنانچه دانسته شد چون دلیل معقولی که بموجب  
 علم یا طعن کسی باقی باشد برای آزادی ایشان به ثبوت رسیده پس  
 لابد قایل بقای سبک ایشان باید بود چه در اصل آزادی سبک  
 بحسب تکلیف و تمسک چنانچه در مقدمه اول مذکور شد تمام نیست و آزادی  
 خواهی بر سر بیان بحسب خصوص خواهی کردن نیز دلیل قایل ندارد و  
 سندی از آیه و حدیث اهل بیت و اجماع علمای شیعه و دلیل عقل  
 چنانچه معلوم شد نیز در باب آزادی خواهی بر سر بیان بحسب  
 خواهی شدن ظاهر نیست خصوصاً در صورتی که صاحب خود این غلام  
 را نباشد خود خواهی کرده باشد و شاید این دلیل قدرتی

داشته باشند و الله اعلم باین دوام انکه در بعضی اوقات نسبت آل رسول علیهم السلام  
 حضرت خزیده و فرزند خدام باقی را که اتفاقاً بان خود ایشان را خواهی کرده  
 بود ندانند و در شده پس البته غلام بحسب خواهی که در ایندن آقا و ارا آزاد  
 میکنند بیده که الله معصومین صلوات الله علیهم خزیده و فرزند این بزرگوار  
 سه نموده اند چه خزیده و فرزند شخص آزاد با کفایت عمای مسلمین بحسب  
 حسام است پس بحسب خود انکه بود که الله بهی حضرت خزیده و فرزند بحسب  
 آزادی داده باشند و هر گاه غلام در صورتی که آقا خود او را خواهی کرده  
 باشد آزاد نشود پس بطریق اولی لازم می آید که خواهی بر بیان بحسب خواهی  
 کردید ان آزاد نشوند در صورتی که صاحب خود فرموده باشد و دیگری خواهی  
 کرده باشد یا انکه ان صاحب دیگری را بخر کرده باشد که غلام هر خواهی  
 یا دیگری خود سر غلام او را خواهی کرده باشد و امثال اینها از صورت  
 که توان فرض کرد و در اول مقدمه دوم بان اشاره شد و ضمناً آن  
 نیز که است و در خانه قدری نیز می آید آنچه الحال این نوع احادیث  
 چیزی که سبب غیر سدان صدیقی است که تکلیفی خود سبب کرده که پسند  
 خود بدانند که خودی که بعد از این مذکور خواهد بود هر دو در کتاب

و هیچ معلومی از دسترس

در کتب

چهارم از ز فاعله محاسن سندهای صحیح روایت کرده اند و عده محلی نیز  
 کتاب تجاره تکرره الفقهی مضمون این حدیث را نقل کرده است  
 لیکن با درین مقام بنابر سنده کلینی چون اعتماد بر این حدیث است گذار  
 این حدیث را مذکور میسازیم که ز فاعله مذکور گفت که قلت لابی الحسن  
 سکتی ان جعلت فذاک ان الروم یغزبون علی الصفا لیسوا  
 فیسرفون اولادهم من الجاری و العینان یجهدون الی العینان  
 ثم یجسون ثم الی بغداد الی التجار کما تری فی سائرهم و کما یقولون  
 سیر قوادنا غاروا علیهم من غیر حرب کانت بینهم فقال لابی الحسن  
 و انما اخرجوهم من التبرک الی دار الاسلام یعنی فاعله ناجی سنده فرد  
 مسکوبید که من عرض کردم بخندت حضرت ابی الحسن بعضی امام موسی کاظم  
 چنانچه علامه در تذکره الصرخه موده که فدای شما بشوم بدرسی که مردم روم  
 یعنی طایفه از جماعت نصاری و فرنگی که در آن زمانها ساکن بلاد روم  
 لعقد جنگ بر سر طایفه صفق لب و طایفه دیگر از فرنگان ساکن  
 میرودند و مراد بصفا لب طایفه کفار چرکس و اروس و امثال آن  
 است از کفاری که همت بر فرنگان روم بوده در کسب درویشی سیاه

روم

روم در حوالی آن مسکن داشته اند مجددا بعد از آنجا جماعت فرزندان مرد  
 صفق لب و طایفه دیگر فرنگان ساکن روم امید زنده اند و خندان و پسران  
 متوجه میشدند بسوی آن پسران و این را خواجسته سبازند و بعد از آنکه  
 خواجسته را با از اطراف بغداد بسوی سوگرا که آن صیغه مستند یعنی بحیث خود  
 آنها را بنمایند میفرمایند در باب خریدن آن خواجسته ایان و حال آنکه ما خود  
 میدانیم که این پسرانی را که خواجسته کرده اند و میفرشند ایشان را طایفه  
 کفار نصاری روم از جماعت صفق لب و از طایفه دیگر نصاری ساکن  
 دیار روم در دیده اند و آن نصاری که پسر ایشان را بخاری بر رفته اند  
 آن نصاری را این پسران را بعنوان جنگ و جنگ جماعت صفق لب و طایفه دیگر  
 نصاری در دنیا درده اند و حاربه و متقاتله فیما بین آنها واقع شده که آن  
 پسران سنده توانند یعنی آنکه آنها را در دیده اند پس آنحضرت در جواب فرمود  
 که بای بخریدین این خواجسته ایان نیست بدستی که آن نصاری آن پسران  
 را کفر خدا صیغه سبزه مسلمانان آورده اند پس مانعی در باب خریدن آن  
 خواجسته ایان نخواهد بود و بیانا آن فاعله سنده فرموده درین سوال از  
 آنحضرت حمال این باشد که جمیع بعضی فرنگان روم درین حکایت پسران

جماعت دیگر فرنگان روم و طایفه صفایان و زدی بدست آورده اند  
 رحال این جماعت نصرا می ایل شده اند و در آنکه جنگ و قتالی در میان  
 مسلمانان و ایشان باشد اولاد ایشان را که فتن و زردیدن باشد  
 صورت ندانند یا نشدند و خرید و فروش مسلمانان ایشان را جایز نباشد  
 و این جناب با بر آنکه بجای لفظ این لفظ روم لفظ این القوم در بعض  
 کتابها واقع شده چنانچه در کتاب جریب با ایشان همیشه و بعضی بدستی  
 که جماعت مسلمانان بر سر کفار رجز کس و اذس و کج ایشان در بر سر کفار  
 کفار فرنگان مسکن روم میر و نعلی بر روم دست میمانند و اندک بعض  
 یا آنکه کشیدند و فرنگان کرده باشند که هرگاه کافر بیعتنا  
 جبه و تعدی و حرب بر کافر دست یافته اند و لغزشد آنوقت خرید  
 فروش آن مبنه از آن کافر جایز نباشد اما اگر کافر کافر برادر  
 باشد و لغزشد البه خرید و فروش ایشان در بعضی وقت مشروع  
 نباشد لهذا این برهوال را در مقام از حضرت کرده اما آنحضرت  
 در جواب فرموده اند که هرگاه کافر بیعتنا کافر مسلط شده  
 اولاد این را که فتنه لغزشد سر کفار است خریدن آن

اولاد

اولاد و ستمنا البه ستمه و افعی ستمه و خواجه اولاد ایل شده باشند  
 خواه اولاد ایل حرب که تقوی درین بنا در کفر اولاد آن کفارند  
 را زدی به باشند و لغزشد یا بعنوان محاربه و جنگ و محبت  
 استار گرفته باشند و لغزشد هر چند که مسلمانان خود اولاد  
 را بدون جهت شرعی نتوان بکسر یا زدی که فتنه خرید و فروش نمود  
 و چه دالت این حدیث بر مدعیای این جماعت برین اجمال است چون  
 کافر کافر را سیر سار و البه ای سیر سار شده آن کافرند  
 و بعد از آن که آن کافران غلامها را خواجگردد اند که هرگاه  
 آن غلامها با بیعت آزادی آن غلام شود لازم می آید که این نوع  
 خواجگه سیر یا آزادی باشند پس چون توان که ایشان را خریدند  
 فروش نمود پس از اینجا معلوم میشود که غلام مجرد خواجگه کردن آن  
 خود اورا آزادی نشود چه جای آنکه غیر آنرا خواجگه کرده باشند  
 علی ای حال بیاید دلت که سنخای کتب حدیث و فقه در باب  
 نقل الفاظ این روایت بعضی اختلاف قضا دارد از جمله آنکه در تذکره  
 العقیقی مذکور و در سنخای تمذیب لفظ جعلت فداک در او

این حدیث برت در تهنیت و تذکره بجای لفظ ان الروم لفظ  
ان الکوم واقع شده یعنی بدست کسی که مردم مسلمانان بهر آن  
میرند و این نسخه بهتر است چنانکه اشاره بان شده بجای لفظ  
لغزون لفظ لغزون واقع شده یعنی آنچه عفت و عفت عادت  
و تامل کردن مسبه و ندر بر صفا لینه و م و این نسخه بهتر است  
و بعد از آن بجای لفظ و انهم لفظ و انهم و آورده شده یعنی  
بر جماعت مردم بود که طایفه اند یعنی بوی تن نیز لفظ انی اند  
میرند نه تهنیت لفظ و انهم در دست راست چه طایفه بود یا لفظ  
قرنکان بسیار دور است و در تهنیت بجای لفظ لغزون  
لفظ لغزون واقع شده و معنی آن با اول تفاوتی ندارد  
مگر آنکه نسبی لغزون را تهنیت بدقت بخواند یعنی بر آنها رسیده  
مسب رتند و لیکن اول بضمون این حدیث مناسبتر است  
و در تذکره بجای لفظ قد نسر و لفظ لغزون واقع شده  
و معنی هر دو یک است و در تهنیت بجای لفظ و انهم لفظ  
و انهم احوال نقل شده و این تقدیر معنی متفاوتی ندارد و

و در کتاب

تذکره

تذکره بجای لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ  
و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ  
من التهنیت لفظ من و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ  
کا درستان خلوصشان کرده اند و طایفه اینها از اختلاف است  
و لیکن بر بصیرت خبر و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ و انهم لفظ  
از این حدیث کمال این است که در دست اول آمده پس آن حدیث  
کفار صفا لیه و قرنکان روم کشیده اند شاید بعینت خود آورده  
از دست اول و لیکن چون آنچه آنها کافران و بعضی آن سیری باز  
دست همان کفارند و اینها را بجز گرفت بعد از نزد سبک و ریح  
اند بر مرتبه دیگر البته آنچه بعد از خود است بداننده آنچه  
کفار که اینها را سیر کرده اند خواهند شد پس خبر و فرود  
آن خواهد بود باز بسیار است و دانستنی آنکه آن پس از آن مذکور که خواهد  
شده اند اگر چه در پیش آن کفار که اینها را سیر کرده اند  
خواهند شد از آن گذشته اند نهایت چون آنچه آنها کافران  
بهروضه که است مسلمانان که در آن است باز آن خواهد سینه

که سینه طایفه دیگر

می شود و در حقیقت مثال این توجیه بمنزله استنفاذ برسد که  
معنی وسیله استخلاص مودن مسلمانان کافر است از دست  
کافریه لقصه میبده کردن آن کافر که چه در مابین اینها قدر  
بست و نقل آنها باعث از یاد نظویل کلام میشود و عالم احسن  
مولانا محمد تقی مجلسی در شرح کتاب جهاد تندیب حدیث این دو  
را درین حدیث احتمال داده اند و این دو توجیه بخاطر تفاوت  
نیز قبل از مدح خط آن شیخ رسیده بود و مکان دارم که این  
توجیه سخن موجه صورت داری باشد و الله اعلم تا آنکه این حدیث  
صحیح در مابین حدیث است چه بیواند بود که مراد فاعله مدنی این  
که محمد عالم داریم بر اینکه آن حواجه سرایانی که از حد در روم در وقت  
می درده اند ازین بابت بوده است که جماعت فرنگیان روم  
سپه ان چکر و از کس و امثال ایشان و طایفه دیگر فرنگیان  
را که میدزدیده اند از آن سپه انرا حواجه میکرده اند و به کتب است  
فروضی نزد بخار میفرستاده اند و لیکن مخصوص بر یکت بر یک  
از آن حواجه سپه انان حقیقت احوال این معجزت که یکبار وضع بود

تا صبح

تا حکم با آردی بر یکت مخصوصه نموده خرید و فروش آنرا بحتوی صاحبند  
و نظیر این در شریعت مطهره بسیار میباشد مثلاً ما علم قطع داریم محمد با  
پیوسته سمور و سنجاب و طلائع و امثال اینها را از ولایت کفار  
و همچنین اغلب اوقات شکر و اکثر بارها و کجا کجا را نیز از بلاد هند و  
فی و زنده و یقین داریم که سمور و سنجاب و طلائع و کجا که پوست حیوان  
کفار البته با آن حیوانات را درج همسانیت و یا مرده را استعمال نمایند  
و هرگاه کافری فرج کافری نماید آن حیوان نیز حکم میبده دارد و آن  
بر هر تقدیر حلال العین است و نیز میباید که شکر و آن بارها کفار  
بنند و بچینی آورند البته باید بر طوبی ملاقات آنها کنند پس شکر و آن  
بارها البته در واقع حلال است و لیکن چون علم با حوال بر یکت  
سمور و سنجاب و طلائع و شکر و آن بارها و کجا که مخصوصه اند  
اندا حکم بیگانه آنها نموده کین و حرام نمیدانیم چه چندان که شکر و بارها  
از دست کفار نیز بخیر نم آید سمور و سنجاب و طلائع و امثال آنرا که  
چون پوست است از دست کافر مطلقاً نمیتوان گرفت و لیکن کجا که  
الاشبهه نماید بلکه اگر کسی گوید که کثرت بیان حدیث فی نفسه تا بیان

توجه نداشته باشد را بعد از آنکه این حدیث در باره حکم حضیغی است  
و سبکی او در گذشته پیش شامل حکم کسی که ذکر او را بریده باشند  
یا ذکر و حضیغ او را برید و قطع کرده باشند نخواهد بود و خواه کردن  
در نیت مقام التعمینی دارد که قاضی الملت ذکر و حضیغ او را بریده باشد  
پس از این حدیث سبکی خواه بر سر این مستفاد نیت و نیت حدیثی  
قابل شود که بجز حضیغ عظام او بریدن تکلیف و تخیل او سبب شد  
بمعنی فعل آن عظام آزاد نشود بی اگر برود الت او را بریده خواهد  
اوراده باشد الوقت تکلیف و تخیل آن عظام کرده خواهد بود  
بمضورت آن عظام آزاد میشود و نهایت حق است که مراد از حضیغ  
در این حدیث و امثال آن بجز نیت عظامی باشد که بر دوالت او را  
بریده او را خواهد کرده باشند و بنا بر این حدیث سبکی عظامی  
استحیاح میباید شد هر چند که حضیغی گفته در مقام دیگر یعنی  
تتمایز استعمال میباید باشد بلکه در بعضی اوقات حضیغ  
حضیغی که سبکی و توان نیت استعمال میشود هر چند که با اصل حضیغ  
باقی باشد چه جای آنکه ذکر کرده باشد یا نه باشد و از جمله حدیثی است

که کلینی در

که کلینی در کتاب دیات کافی سبب خود از حضرت امام محمد باقر علیه  
السلام روایت کرده است که آنحضرت فرموده که فی بیان  
الاکثر منس و عین الایحی و ذکر الحضیغ و التیغی و التیغی یعنی در بریدن  
زبان آدم کتک و در کندن حدقه چشم آدمی که نابینا باشد و در  
بریدن ذکر کسی که حضیغی باشد یعنی او را که بریده باشند مثلا  
و در بریدن اصل حضیغهای شخصی در هر یک از اینها باید که  
که سبکی دست آن عضو را برید چه ازین حدیث ظاهر است  
که با وجود اینکه حضیغ بوده باشد فرض بقای ذکر و اصل آن  
در آن میتوان نمود بلکه اگر مراد این باشد که چون حضیغ یعنی  
تتمایز و بعضی ذکر بریده تنها مرد و استعمال میشود پس غرض  
اینست است است که در صورتی که شخصی را بقدری و هر چند  
اکثر را بریده باشند ذکر کسی باقی باشد و دیگری در صورت  
ذکر او را اکثر نیز برسد یا اینکه ذکرسته او بریده باشند و حضیغ  
باقی باشد و اگر دیگری حضیغ او را برید درین مرد و صورت  
استحضی که در آن ذکر یا حضیغ او را بریده باشد باید سبکی



دیت این حضور ابا و پدر بر بنابرین معنیها این حدیث است  
آن مدعیان تواتر شده و الله بعد علم خاسته که چون درین حدیث  
حکایتی که روایت شده مفسد کافری است که کافر  
را در دیده و اسیر نموده و چون که کرده است ثابت نیست  
به گاه کافری کافر دیگر را اسیر کند شرعاً آن کافر مالک  
آن اسیر شود و آنچه در احادیث و کلام علمای شیعه واقع شده  
است که در بعضی موارد آن اسیر را آن کافر خریداری  
چون آن اسیر خود نیز کافر است توان او را از دست آن  
کافر بر آورد و بنده خود نموده و این لازم می آید که در  
این اسیر بنده آن کافر شود بر بنابرین در اصل لازم می آید  
که آن طایفه کفار فرزند سکن روم که آن اسیر از اسیر  
خود کرده باشند آن اسیران از آن شوند چه از آن اسیر  
بتبدلی سابق این است و در آنست که بعضی اسیر نمودن کافر  
کافر دیگر آنگونه شد و این نیز معلوم است که کافر واقع آن  
طایفه قبلی است پس آن را که بنده بود از آن قبلی نکرده اینست

بنا بر این

ثانیاً این خود آن اسیران خواهد بود را محمد و العنوان خبر  
اسیری گرفته بقیه اندرند بجا رحمت و صفت فرستاده اند  
و مسلمانان آن اسیران خواهد بود را میخیزند شرعاً با خود  
خواهند بستند مسلمانان میخوانند شد و یکی حق در نزد آن  
است که این توجیه سخن و اینی است چه از صحت اجاد است و او  
عمدای شیعه میگویند که هر گاه کافری شخص کافر را اسیر  
کند البته آن کافر خود مالک و صاحب آن اسیر در واقع  
باشد و محمد انبیا بر آنکه در بعضی نسخاتی کتب حدیثیه  
تندی و تذکره الفقهاء و حاکم انبیا به این لفظ آن  
جای لفظ آن کافر واقع شده است بر طرفین است که هر  
از آن قوم که بر سر جماعت چو کافر و کافر و کافر و کافر  
فرنگان روم رفته اند قوی باشند از جماعت مسلمانان و  
سیاق حدیث نیز بنا بر اینست که با جمعی مربوط تر میشود و  
یعلم و اما خیال این کردن که لفظ روم که درین حدیث  
شده مراد از آن اهل اسلام و ولایت روم است و این نیز

سستی باشند باز چون در طاعت روزه مسلمان داخل است  
ایشان نیز مالک بنده عبودان جبر بوزن و اسیر کردن کفار  
خواستند پس این سخن بغایت سخیف است چه در آن عصر  
در ایت روم سواهی کفار نصاری کسی دیگر سندی نداشتند  
و بعد از انقضای آن زمان آنرا لامر و حقیر و ضعیف پادشاهی  
که مسلمانان بوده اند از اهل سنت و خیر هم بر بلاد روم  
شده اکثر مخالف نصاری را از دولت ایشان سلب کرد  
اورده اند و سادگان این حدیث صحیح است که آن  
طایفه کفار فرنگ ساکن روم بهر ملک بدلت خود بهری  
از آن پس ما را که در تصرف او بوده است نخواهند  
باشند تا آن غلامان البته آزاد گشته و جیره نشاء ایشان  
بدیگری گفته باشند و دیگری کرده باشند چنانچه معقول  
که این قسم امور را بهر لاکان و امثال ایشان رجوع  
نمایند و خویش از فرزندها و بنا برین حدیث مسلمانان  
یعنی مستنود که در صورتی که اقا خود بدلت خود اعلام

در کتب

خواجگ کرده باشد باز بر سب که باقی بوده آزاد گشته و بهر معنی  
میت که آن کفار بقصد آزاد و عقوبت این غلامان را  
کرده باشند تا ایشان آزاد گشته اند بلکه ظاهر است  
کهبت از یاد حقیت و انتفاع خود آن پس از آن خواهد که  
پس لازم ندارد اگر بقصد عقوبت و آزاد کردن خواهد آزاد  
چون شقوق دیگر در خواجگ کردن یافت میشود که باعث  
ازادی آن غلامان نمیشد باشد پس شرعاً مانع از خرید  
و فروش آنجا جبره ایان که اطلاق فرنگ ایشان را بنحوا  
فرستاده مردم خریده اند نخواهد بود بلکه بنده خواهند بود  
این توجیه با وجود آنکه انصارت حدیث شاید قدری دور  
باشد چندان فایده نبردند از چه درین توجیه لابد باید باراد  
خواجگ سیرایان در بعضی اوقات خود را آزاد میدن قایل شد  
اما در کتب کیم حجت قایلین بندگی خواجگ سیرایان انکه از عصر  
حضرت رسول الله علیه السلام الی الان همیشه در هر وقت  
معمول بوده که خواجگ سیرایان خریدند و در وقت شکرده اند و هرگز

از رسول در صواب اول بیتی سالت علیه السلام و علمای  
ملت با وجود اطلاع بر تمیذنه اصل نقل کرده که احدی  
از ایشان کسر را ازین خرید و فروختن خواججه سرایان  
منفی نموده باشند با در صورتی که صاحب خود این غلام را  
خواججه کرده باشد منع از خریدن آنخواججه کرده باشند و اگر  
خواججه سرایان مطلقاً بعلت خواججه شدن آزاد میگردیدند  
البته بایستی که رسول و ائمه و علمای شیعه در عصری از آن  
یکی از مسلمانان و شیعیان ازین عمل نامشروع منع بفرمایند  
تا آنکه ایشان بهیچ وجه خرید و فروش خواججه سرایان نکنند تا  
در صورتی که صاحب خود بدست خود خواججه کرده باشد منع  
بقربایند که نفروشدند و خریدن خرید و فروش آنجاست از اد  
جز تا با جماع مسلمین حرامست و جایز نیست و این خود در نزد  
این فقیر است که این دلیل بسیار استی است چه هیچ  
قابل نشده که مطلقاً خواججه سرایان آزادند و بهر حال  
که عذر مرا خواند بکنند آزاد شود تا این حرف تمام شود

و در حقیقت

و در خرید و فروش شرعاً تقدیر لازم نیست پس مابقی از  
خریدن آن خواججه نیست تا آن وقت که معلوم شود که صاحب  
خود بدست خود عذر خود را خواججه کرده باشد و آن هنگام  
آزاد شده باشد تا آنکه در آنوقت آنرا خرید و فروش نمایند  
و شاید آنخواججه که خرید و فروش میشود مجموعاً از انواع که کثیر  
تفصیل آن گذشته خواججه شده باشد که موجب آزادی آن  
شود محتملاً اصل در خرید و فروش صحیح است تا قریب  
بودن آن مظاہر شود و همچنین اصل در آن خواججه بندی  
تا آزادی آن واضح شود پس اصل و مطلقاً از خرید و فروش  
خواججه سرایان که در دست مردم بایستد و آنها را خرید و فروش  
نمایند مابقی شرعاً خوانده است تا اتمام که جمعی برای آزادی  
ایشان ناسبت شود و باین معنی جمعی از علمای تبرک می نمود  
اند مانند شهید ثانی در شرح شرایح و شهید محمد نوادی در شرح  
مختصر نافع و امثال ایشان چنانچه سابقاً بان اشاره نیز  
شده علی بعضی اسباب آزادی میباشد که مبرض

که رود به ما سخت از آدی آن بنده میگردد مانند آنکه  
بنده در ایام سبکی از بند و چشم کوز کردد باز هر دو  
پا عاجست کردد و زمین گیر شود یاد در اعتقاد او خود  
بهم رسد چنانچه اتفاقاً شصت یا لک بیسی  
بهر ساد چنانکه آن حمزه در کتاب سید کفایت  
چه در بیضا در شام افق مشهور فرض صورتی نمیتوان نمود  
که بنده را توان خسرید و خودش نمود دلیل صحیح آن  
احادیثی که در باب حکم نگاه کردن خواجه سر بر لبه  
بزنان وارد شده علی الخصوص در باب جواز دیدن خواجه  
سر خاتون خود را و بالعکس و انتقال اینها از  
اجزاء و کلام منقول از عمای شیعه میگردد و  
استدلال ایشان از آیه وحدیت بر جواز نگاه کردن  
خواجه سر بر آن بجان خودشان و بالعکس و بخود  
بیکدیگر دلالت برین دارد که خواجه سر بر آن البته بنده یا  
تا بعضی آن احادیث و اقوال عمای شیعه صورت پذیرد

چه هر گاه خواجه سر بر آن البته بنده آزاد باشند فرض  
خاتون واقع برای ایشان نمیتوان نمود تا این مسئله تصور  
و لیکن چون در نزد این فقیر است که این دلیل نیز مثل دلیل  
سابق بسیار سهلست بلکه بعینه بنا برین بر همان رویه دلیل سابق  
است و جوازش بر همان جواز است چه قبول مداریم که هر خواجه  
سرانی که در عالم میباشند البته باید آزاد باشند تا درین  
نمودن خواجه که بنده باشد نتوانند مسیبت بکنند بلکه اگر قائل  
باشیم باز آدی خواجه سر بر آن در صورتی قایل خواهیم شد  
که صاحب خود بدست خود غلام خود را خواجه کرده باشد  
ادنیست و خود نسبت نمودن آن غلام با آنکه صاحب خود در حق  
باشد و دیگری لغیر نموده صاحب خواجه کرده باشد یا  
دیگر بر اجبر کرده باشد که بنده را خواجه بکنند و خود  
از آن بفرصتها می که باعث آزادای غلام است خواجه کردن  
میشود و مگر نیز نند که در ششده اند که بفرصت و بهر قصد  
بر کس که غلام را خواجه کرده باشد آن غلام آزاد شود چنان

که بعضی صورتها میتوان فرض کرده که آن عظام قبل از عارض  
 کشش بندگی خواسته باشند یا بعد از حدوث بندگی خود  
 خود را خنجر کرده باشند یا نحو این از فرضهایی که جز بااعت  
 آزادی آن عظام نمیتواند دلیل محض بر صحتی است  
 که دلالت آن بنا بر گفته شیخ طوسی و ابن القراج و ابن  
 و شیخ طوسی و شیخ شهید و امثال ایشان صورت نبوی  
 داشت که قابل سنده اند که بنده پیشین و پیش حاضر  
 میشود و ضامن این دلیل آنکه کلی در کتابیات کافی  
 خود از حضرت امام محمد باقر عظمی روایت نموده است  
 شیخ طوسی نیز خود در کتابیات تهذیب بدو مندا از حضرت  
 امام جعفر صادق ع روایت کرده و آنحضرت از پدر  
 بزرگوارش امام محمد باقر ع نقل فرموده که آنحضرت  
 فرموده اند که قال علی علیه السلام اذا طلع الف العبد  
 او ذکرة او حسی و شیا یحیط یقیمه اذی الی مولاه یقیمه  
 العبد و اذا العبد یعنی فرمود حضرت علی علیه السلام که هرگاه

کس

کسی بجز بر بزرگ بینی عظام کسی را یاد که آن عظام را با برده خصوصی دیگر  
 از آن عظام که در دست آن عظمی و فرد کبر و قام نسبت آن عظام را  
 میباشد که در هر یک از این صورتهای صاحب آن عظام تمام محبت  
 آن عظام او بعد از آن در خصوص خود آن عظام العبدان میباشد  
 بردارد و در دلالت این حدیث بر بدعالم که چون شیخ طوسی  
 و اتباع او که اسامی جمعی از پیش مذکور شد قابل سنده اند  
 که هرگاه کسی بنده شخصی را محض نموده آن خاصیت خود یا  
 دیگری آن بنده را تشکیل و تمثیل نماید آن بنده آزاد میشود  
 و باید که آن خاصیت تاوان قیمت این بنده را بصاحبش بپردازد  
 پس اگر بر این ذکر و خواججه و خواججه کردن او داخل در تمثیل  
 تشکیل میشود و عظام بوسیله خواججه کردن آزاد میشود لابد  
 باین درین ماده که دیگری ذکر عظام شخصی دیگر را بریده  
 آن عظام آزاد نشود و آنکس در بصورت باریت که تاوان  
 قیمت این عظام را باین صاحبش نپردازد آنکه بازان عظام  
 بر بندگی خود باقی باسند و آن شخص نتواند قیمت آن عظام را

بصاحبش بدید و غلام خود بردار و چنانچه درین حدیث  
باین نحو تصریح کرده نهایت در حدیث است این حدیث نشان  
بعضی معنیان کجا این داشته باشد و معنی این گفت  
درین حدیث عصب اصل غلام مذکور نیست و شاید حکایتی  
طوسی و اتباع او بار آدی سبده نموده اند موقوف بوده با  
بالصورتی که اول سبده را عصب کرده باشند و ثانیاً این  
خاصیج و یادگیری لغز امثال و تمثیل نموده باشد و ایضا  
اما درین کلام تا کی صفت را ایضا ممکن است که گفته شود  
که درین حدیث صفت قطع ذکر تمثیلی ذکر شده و در خصوص  
این صورت آنحضرت حکم بقای سبکی از غلام فرموده اند  
بس دلالت بر آن ندارد که در صورتی که دیگری بر دولت  
غلام کسی را کجبر بریده باشد یا بر سبکی باقی بوده آزاد  
و لیکن میتوان در جواب گفت که درین حدیث لفظ او است  
لغزتمه نیز واقع شده یعنی با او چیزی از زنده دیگری که درین  
آن چیز فرود کرده تمام صفت لغز امرا و اطلاق این کلام

نشان

شامل ذکر و حصیه بر دو دست و ایضا این حدیث مشتمل بر حکم  
بریدن شخصی سبی غلام و دیگر بر او صلح است در آنکه بیضون  
نیز آن غلام آزاد نمیشود و شخصی درین حدیث که بریدند سبی غلام  
البته تکمیل و تمثیل است در نزد علمای شیعه خصوصاً در نزد  
شیخ طوسی و اتباع او پس چون لو ان لغزتمه در حدیث  
کرده ازین حدیث است لای حجت عدم دخول خواه  
کرد این در معنی تمثیل و تمثیل نموده است با این حدیث  
سده قابل شد که غلام لعبت حواجر بریدن نزد شیخ طوسی  
و پیروان او را و نمیشود علی این حدیث رد نمیشود  
طوسی و اتباع او بنمایند و دلیل آن مسئله میشود که سبده  
تمثیل و تمثیل غاصب آزاد نمیشود چنانچه در معنی دوم  
اشاره به سبده نهایت آنکه در مقام تبعیض گفت که لفظ  
حدیث کرده البته شیخ طوسی و اتباع او باید یکی ازین دو  
کار را بکنند یا سبده قابل شوند که بریدن سبی غلام در بریدن  
ذکر غلام در امثال آنها داخل در تمثیل و تمثیل است اما این

خلافه

سخن در باب قطع بی و بخوان خلاف گفته خودشان و گفته  
 عدلی شیعه است و یا اینکه قابل شود که عدل مطلق است  
 محض بتکلیف و عقوبت غاصب را داشته شود و این نیز فتوای خودشان  
 است مگر آنکه این اصل این حدیث را با وجود اینکه  
 طوسی خود را مطلق و کلی می بیند بحدیثی که در روایت کرده از  
 خود عمل بعضی از آن تمایز این نیز اشکالی دارد چه شیخ  
 طوسی در تفسیر بعضی از نقل این حدیث سخنی که دلالت بر قطع  
 در این حدیث کند گفته دلیل ششم حدیثی است که سابقاً در  
 دوم برآورد شد که حضرت رسول ص فرموده اند که لا یخلف  
 قبل ملک یعنی هیچ آزادی نمیباشد پیش از آنکه آن سبزه  
 از آن گنده بوده باشد چه برگاه غیر صاحب عدل است  
 سازد و آن عدل مابین همت آن است و لازم می آید که  
 سبزه را که خود مالک آن نبوده باشد از آن گنده با  
 و شاید بعضی سخنان در این دلیل کجای آن داشته باشند  
 چنانچه قبل از این نیز بنا بر آن است که سبزه را که بعد از

در دلیل

آن طرف می بیند که برگاه غیر صاحب عدل را خواهد گند از آن  
 نشود اما دلالت ندارد که برگاه صاحب خود خواهد گنده با  
 نیز از آن نشود در بیان خصمه است بدو در  
 مقصد و مقاصد گفته و در ذکر ما حاصل سبقت سخنان دور  
 و دراز و در تحقیق حق بعد از طاعت در این مسئله در بیان خود  
 راه بجات و خلاصی از تشویش و اختلاف در این باب بنویس  
 که بخاطر این قاصد می رسد سخنی مانند که چون الحال زمان نیست  
 امام زمان علیه السلام است و آنکه مسائل شرعیه فرقیه انواع  
 بجات شکی می دارد حضوراً اصل این مسئله و سببها  
 آن و ما خداوند شرعیه اغلب اوقات قدرتش است بر دار  
 و علی الخصوص در این مسئله فروعاً آن در دست سعادت  
 کسی در سببها با این دولت امام و صاحب خصم نیز سبب  
 تشخیص حقیقت مسائل و پیوسته تواند نمود پس ادلی در اینجا  
 لفظ بقضای قواست عقل و قوا عدل نقل از آن حدیث و  
 ملاحظه و پذیرای و جنات زینا در عمل و در غمته می نمود

اینست که مکلف در همه مسایل شرعی و لایمی در مسند  
و فرغ آن در حسب المعقود و روح و نفوس و هم در عمل با آن بود  
طاعات مراتب احتیاط سینه داده باشد بخصیصت  
ملوک و سلاطین نافذالفرمان و صاحب اختیار و صلح  
رسالت آن همه چیز نبیندند و گفته وقت میباشند که  
امر را از وی اضطرار و لا علاجی بعد از آن در دست  
راند همه چیز احتیاط چون مقدر و مبرر میباشند آن را  
خواهند بود طاعت احتیاط را در امور خود و امری در  
این مسئله و چون در مقدر مذکور شد که بنای این مسئله  
از ادای خواجگه سرایان در حقیقت بر مسند آزادی بند  
کان است لعلت تکلیف و مقدر نیز مذکور شد  
که تحقیق اصل معنی تکلیف و تکلیف نوعی که اطمینان  
در آن باب حاصل گردد تا بتواند جمله بنای آزادی  
بندگانی که تکلیف و تکلیف نموده باشند بران گذارند  
مسند نشود چه جای تمامی آزادی خصوص خواجگه سرایان

ممكن چه

بجز در

لعلت خواجگه شدن و در مقصد اول مذکور شد که اگر در صحت  
معنی تکلیف و تکلیف که بر حقه توان کرد چون اول آزادی بندگان  
لعلت تکلیف و تکلیف چندان تمام نیست با جزیم با آزادی بندگان  
تکلیف تکلیف و تکلیف نمیتوان بود و در مقصد دوم مذکور شد که بر  
که آزادی بندگان لعلت تکلیف و تکلیف ثابت و محرز است  
مطلوب نیست که آیا تکلیف و تکلیف بندگان مطلقا باعث آزادی  
ایشان میشود تا خواجگه سرایان مطلقا آزاد شوند یا نه  
از ادای ایشان در صورتی که صاحب خردی در دست نیست خود  
همین دعوت و از آن سبزه را تکلیف و تکلیف نموده باشند تا  
در غیر این صورت خواجگه سرایان آزاد شوند و در مقصد دوم  
مقصود سیم نیز مذکور شد که داخل بودن خواجگه کرد اندین  
در معنی تکلیف و تکلیف ثابت نیست تا بان لعلت خواجگه سرایان  
از ادای خود و در مقصد سیم نیز مذکور شد که دلیل دیگر که  
بر آن اعتماد نموده در باب آزادی خواجگه سرایان بخصیصت  
بر عدم آزادی ایشان نیز الحال بافت نمیشود و آن



که در مقصد سیم برای طرفین درین باب نقل نمودیم دانسته شد  
که هیچ یک در واقع بعنوان جسم خدائی نام برت سواست که  
اضطرار بقا برسد که خواججه سرایان است تا آنکه بدلیل واضح از اد  
ایش ثابت شود پس در طایفه حکم برسد که مطلق خواججه سرایان  
خواججه سرایان کرد و مانع از خریدن و فروختن ایشان نخواهد بود  
تا حتی برای ازاد در ایشان بهر سود و نیک و چون سابقا  
در طایفه مقدمه و مقاصد گفته شد که در صورتی که معلوم  
باشد که صاحب بعقد عقوبت و ایدای عظام خود  
بدست خود عظام خود را حواججه ساخته باشد یا در صورت  
که صاحب خود فرموده باشد و دیگری حواججه کرده باشد  
چنانچه معلومست که صاحب میفرماید و در کمال دانستن  
ایشان میکنند و خصوصاً بهر گاه صاحب خود دیگری  
چیز کرده باشد که عظام خود را در حق اخصی در بار  
پادشاهان عظیم است نه که از ایشان عین فرمودن  
نیاست نه خود کردن فی مطلق شاید تواند بهر سبب که حواججه

کردن

کردن عظام درین شقوق باعث آزادی آن عظام میشود پس  
نقدیر با احتیاط است که آن صاحب خود این قسم حواججه را  
در حکم ازاد داشته باشد و صاحب با این نظر بقدر ازاد  
سود نماید و حسب المقدر در خرید و فروش این قسم حواججه سرایان  
در کتاب بنمایند و اما در باقی مقصدها و در سایر اقسام حواججه  
که دیدیم تا آنکه در مقصد و در انشای مقاصد گفته شد که در حواججه  
که کیفیت و حقیقت حال در باب حواججه شدن حواججه سرایان  
معلوم نباشد مشکل که توان قایل شد که قدر مطلق با آزادی  
حواججه سرایان بعبت حواججه کردن اینهم میسر شده باشد چه  
جای آنکه در چنین صورتها و عوای علم درین مسئله نمود و چون  
فقرانی بر طبق آن داد پس در بعضی موارد احتیاط مقتضی است  
که آن قسم حواججه سرایان خود را در مرتبه بندگان و کلمته  
در امور که محتاج بر حضرت صاحب باشد بدون اذن صاحب  
محرک است آن امر نشوند و طایفه که در حقه باه و فروش این قسم  
حواججه سرایان مانع نباشد و اگر حواججه بندگی احتیاط آزادی

مدعی دارند اولی آنست که در الغزوات م خود را که در این  
 الیه الفضا حسب حود لطیفین آزادان با این سلوک یافته  
 و خود را چه ایان خود لطیفه بندگان با صاحب سلوک  
 دارند تا قایل محمد علیهم السلام ظهور نموده بود و چون  
 خود عظمی الوری کرد اینده خود حقیقت حال بهر مستند  
 راحت استیجان خود بیان فرمایند و همکار از جمله  
 و اگر خود ایند که طریقت بالکلیه بری الذم شوند و از دنیا  
 خارج کردند و عدا جسد آنست که آن صاحب خود عدا کرده  
 سدا یا از اینج شریع آزاد نموده خود و این ترا ضلک  
 سازند تا حج زیارات و کبریات و بعضی طاعات و اعمال  
 دیگر اینان که موقوف باذن صاحب بیست که ما هم حق  
 لعی الله اصل خللی نداشته باشند و الله تعالی حق  
 و زکوة و آله الکرام و اهل بیت علیهم السلام است که اینج  
 قاصر مگر من صوفی را دکان قدیمی این گشتن عورتان  
 بر سبیل استیجان در باب بشند از ادعی خود چه ایان رسیده

برصفحا

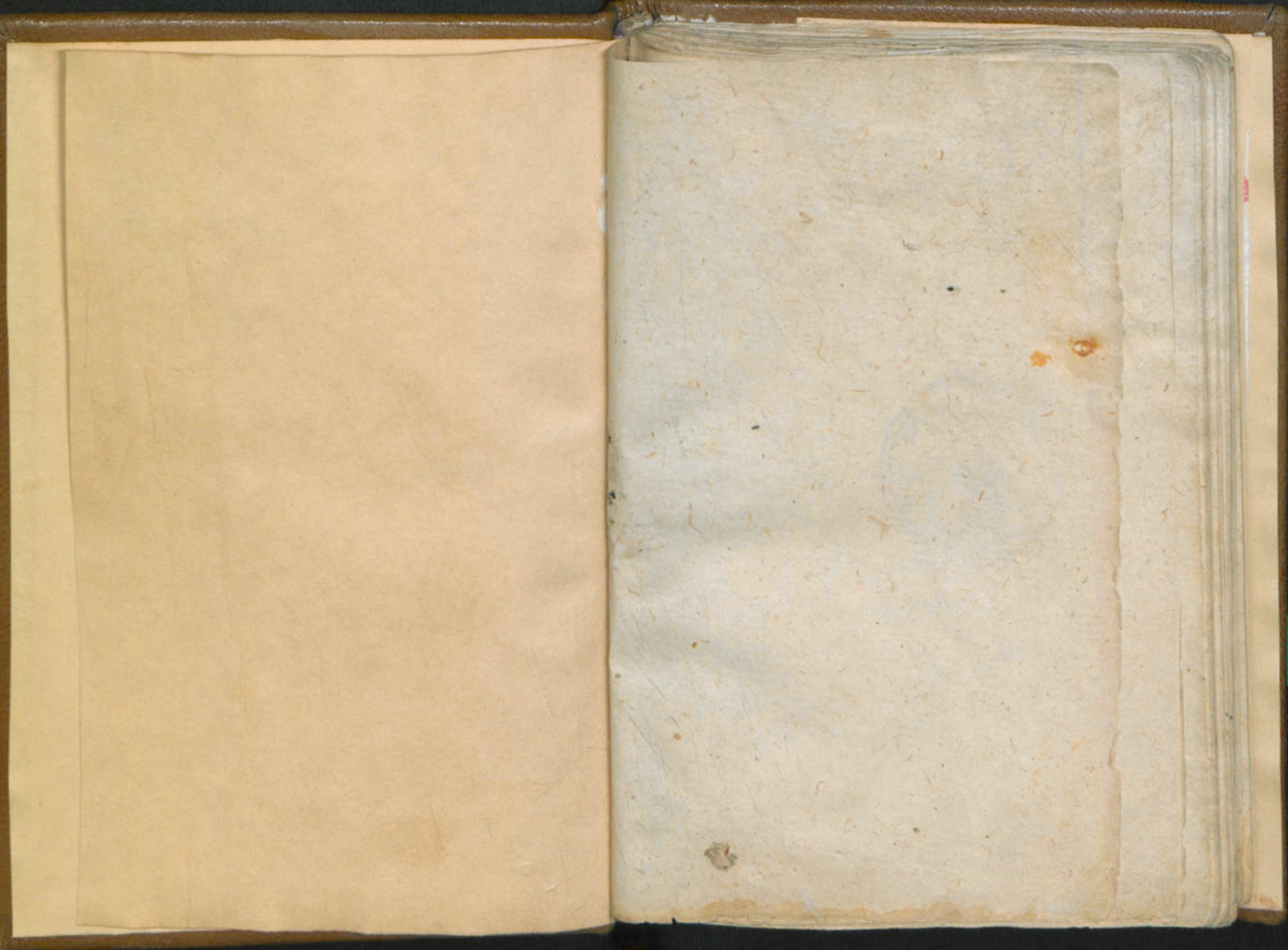
برصفحا کج این اوراق نگاشته بخدمت باز یا فیکان درگاه  
 خلائق امید که عوض داشته باقی ایام عمر و دولت سلطنت  
 الی یوم القیم محله و مستدام کردید بهر سو سانه  
 پایه شفقت و محبت بر مفارق قاطبه جهانیان عموما و  
 بر سر کافه ایرانیان خصوصا کرده و پابنده بوده بود  
 انجاست مستحقان عنایت کاهکامی نوشته خاطر خوشی  
 در باره این بنده مقصود می شده باد و آله الساد  
 الفاداة الانجاد قدمت بالخیر و الطریق فی یوم التشریح  
 نام شد کتاب ساله محمد عبداللہ

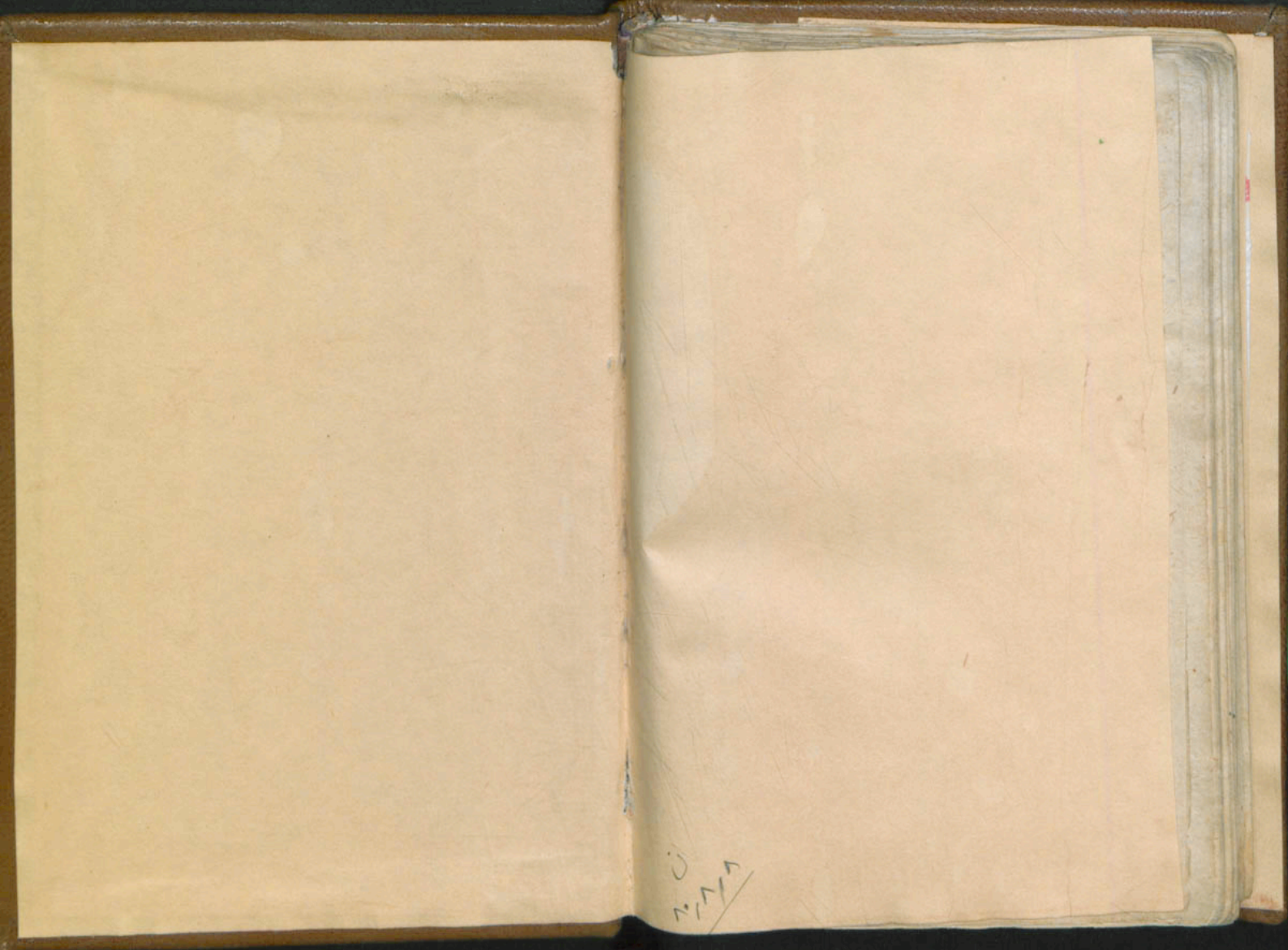
افندی در روز شنبه بسبب و  
 دوم شهر صفر سنه ثمان نماند بعد  
 الالین الهجرة النبویة المصطفیة

م م م م م  
 م م م م م  
 م م م م م

۵۳۵







7  
-----  
1111